



Amédée Querry



اول دفتر بنام ایزد دانا
صانع پروردگار حی توانا

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم
صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

از در بخشندگی و بنده نوازی
مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا

روزی خود میخورند منعم و درویش
قسمت خود میبرند پشه و عنقا

از غم کار جهان [illegible] عشق
از غم عالم امکان دائم [illegible]

[illegible] دام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۱۶۲

[illegible]

[illegible]

[illegible] نکوئی [illegible]
[illegible] شوم [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] صبر [illegible]

[illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
دامان یار [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق
[illegible] را چه

[illegible]
شهر [illegible] را چه

[illegible]
[illegible] را چه

[illegible]
[illegible] را چه

[illegible]
صبر [illegible] ما چه

[illegible]
[illegible] ما چه

[illegible]
[illegible] چه

[illegible]
[illegible] ما چه

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همچو گلم کز [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ز [illegible]
در [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

هزار پاره دلم تیر غمزه‌ڭله بر
نه یره ایرشدی کس [illegible] بیلیر یاره‌لری

شکسته بسته بو تحفه‌ای شوخ چشم
هلاک عشوه‌کم جوهر تیغ دیده

شده از فراق تو ام کار گریه
هزار فریاد ملامت پاره دیده

درین سلسله کرم ابر جان
مرهم [illegible] دل بولدی خسته

دلم ناله ایله یاد کوکسم دیده
چو بلبل تشنه کلزار بنالد

شب غم دلم بیلور حسب حالم
الهی تو در کلستان بنالد

چو زنجیر [illegible] وقت چاره‌ی تو
هزار درد بر جان خسته دیده

بشوره زن بو پیشه‌مز چاره‌کیم
بحکم ای غم حال زار دیده

شکست عهد مهوش نگارم سودم
بو بیر عهد وفای یار سبب سودم

بن عشق حبیبه [illegible] مرب
شب و روز از جور درمان یکله

صبر ایله نوتا گور ادیده دل
گر [illegible] بکران یله

جان اوزره غم [illegible] خوار کرم
اولدم [illegible] بیرکین [illegible]

وفا [illegible] ایدم پیرم نصیحت عقلده
بو [illegible] فرزانم

یار سن غربت جام بم حق
بو بیر غمدن منع ایله بیلسوم

ایتدی وعده [illegible] دشکر
هنوز [illegible] وعده [illegible]

کون غربت [illegible]
عمر [illegible] دنیا و [illegible] کرسدم

گه از امید وصال تو شاد است
گه از بیم دوام فراق تو شوریده است

بخت ار کند مدد که ز دام بلا جهم
کی روم از زنهار عشق دیدنم

پیداست اینکه نیست رسن را ستیزه
زانرو ز زلف پیچ و تاب تو کشندم

گفتی اگر ز تو کشته شوی جان بدهند
اینک بیار تو در مردن از درد منم

آمد ز طره طرار تو دزد دلی
پیچیده در خم زلف تو چه دزدانه

زلف و رخ نیست ازان غمزه دل تیر داد
این همه عجب هر طره دلبرانه

برخ فرو ماه ابر نظاره چشمی دارد
ستم بر سر راهت امید دارانه

تو ازان که ماه جبین است شوق چشم بود
نه آن گرد آن چو من گل دارانه

[illegible] غم [illegible]
[illegible]

[illegible] داغ عشق [illegible]
[illegible] محبت [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

عجب عالم [illegible]
[illegible]

[illegible] چشم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

اهل حسن زلفکی دوره دلکده نودار
بر مور کمر بسته میانکده نوداری

اوراق عشقی یازنشیه حافظ
هر مصرعی مستزاد ایدر

چشم سیه تو نکه صوتی نو
دیدم یا ظالن ایدر

تو شهدلر ایله کوکب جایله
جلشر باکرم الکیش بر

هر کس رضاک ترشح عشقنده
بر فن زنخدان ترشحده نوداری

آتش ده ایوان رز الحیه زننه
نفره شه کانند اذکه نوداری

شه دلر کشر ابروی تاج
کر دلی روزکده نوداری

صبحه جامه جویی نوشخانه
بالطف قرورده نوداری

رقیب جمع ایدر سیم چون شعری
بیکارم سوداسی غمدر انی بیدو بحورا

دل چشم یاره بو خیال ایله سرخوش
دوزه کرکی درد قلبه بر اولا

سحر کلدی صبا یبرادی یاری اولا
ابرو نظر لکوتیق ترشه تیر اولا

جان بو کوکش ادم طوری
بر خیر بی صحبه انونه دی

صبر شقیقه دریو بکمز ادم دوعی
صبا اکر نو تقریر که ریکان بیر سرکه اولا

سعدی در بر صبر افی هوی انور
بر هوش ادی قهوی لم رکیته ده دورا

بکی بر سر بویخ فی نا صد شد
اکر خواهیم زوردن حقا ایکی مورا

الهی بر ریگی دیلم ارزانه خوشم
افی روز بر شته دیم اوم اورا

خواب اجل [illegible]
[illegible] غاب

عمریست [illegible]
[illegible] عتاب

[illegible]
[illegible] طلاب

[illegible]
[illegible] دریاب

[illegible]
[illegible] القلوب

در [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] خضاب

[illegible]
[illegible] خواب

ز

گفت مجنون کسی از درگه عشق حق
بیت المال با حمید الغفار الذنوب

بادشاهی در جهان دارد علم بر کسی
لیس پیر ز سر عنبر علم العزیز

با تو هر کس را هوا در ذوق اوست
خانه زاد دل ز تو مستی قوت بود

بالب شیرین تو طوطی شکرستان
مصر جان از شهد شکر دهر بود شکر حجاب

کس نیست در جهان که از حضرت غم
از دیگر جسم غنچه زاهد حجب

دو جهان از حرم لطف
الخوب رکن و شور جمع عجب

دل ابر ستان در حلقه عشق
بی غم زده را تو هم دلبر زن بابا بیر

گفت مجنون که هوا غیر سلیم
بر لقای تو هوا ای قاضی الحاجات

اقتضا [illegible] در بر شد داراست
ما علیشیم و [illegible] زیاد

کار زلف بی پیچ و خم اشتر مرا
[illegible] در طرفهم از آن طرف

ما از تف دوری [illegible] درخت آتش
والله و [illegible] مرادو دور و دور باش

اگر نیابی [illegible] و عدم ابرام فضیحت
این ابر ماه [illegible] و حیرت اش

تو آن بود نو [illegible] دلبر
ابسم لب جان [illegible] ماه برابر

بطرح طاق ابرو [illegible] در [illegible]
زغم [illegible] فلک [illegible] یاب

مطلوب [illegible] از طلب [illegible] حیرت
مطلوب [illegible] دو جای [illegible]

هر به منزل غم و [illegible] نیست
لب تو [illegible] برابر

10

صبح ظلم تو تغیر بسلطان افتد
ور در آن حضرت عالم چو کسی بر شور

نه اگر دولت مطلع همه کس شفق
بی تو آن ناز ز داشته ام بجز شکند

چو مرا مهر بدولت همه دارد
چو من غلام ترا زلف ستم دو مزبر

کس چو او بنشسته بر تخت
چو کلمه ای در ایام و حکم اسم بزرگ

طاق فلک زر شده است
پیش عمر ابد شکست

از رخ و زلف خیش
در سیه تیغ عزیزت

بت بجان نو نیازی هر طور تو
ای مهر ای دوست بر دل کسی باز

نشو هر تو زنخ کهنه بر
ز نو لو ز تو زنخ بر عهد حجر

دوش چو کار من شکستند
عیش من از هجر تو ناخوش

پیش تو بهتر ز چمن نیست
عالم همه از روی تو زیب

ای سرو در جوی اگر
هر نظر از ... پیست

جنت از فیض تو
چون ... بهشت

مرا دل بود و ذوق ... آن سرکه
تا برید الوقت ... وقت

گر تو خواهی رنگ ... چه داد
پیغمبر دستی ... رنگ

بر درت ... شکسته دل ...
رحم الله ... درجات

... از ... سرکو
... ز ... پر

٦٠

بر نور رشته او را حور دامن
[illegible] بگسترد

[illegible] از دل بو تطاول
[illegible] داد حیات

طلب نور [illegible] پر نور
خضر دوام
ظلمات

تا نو [illegible] از [illegible]
از [illegible] لب [illegible] گذاشت

این شیوه [illegible] چشم [illegible]
[illegible] در نغمه [illegible]

هر [illegible] عشق [illegible]
[illegible] در نغمه [illegible]

دلدار خون [illegible]
[illegible] نغمه [illegible]

[illegible] نغمه [illegible]
[illegible] نغمه [illegible]

[illegible] دارم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

سحر کعبه ده دیدم سیاه پوشلی
دردن زلف سنبلیه مجنون اولدم

نعیم رخ تازه لی [illegible] اولدم
حجی کعبه [illegible] اولدم

تو داده بار من حسن [illegible] غریب زن
یک دیده دیم کسی [illegible]

الحمد [illegible] بورسته دنیا
دیوانه [illegible] شب [illegible]

بو تقریعی [illegible] حق دعا
[illegible] کوکل [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] کعبه دور دار
[illegible]

چو [illegible] در کعبه [illegible]
[illegible]

حسن ازل عیان ز ادای تو نشئه
محو در حسن شهره عالم بالا شو

نیم از طلوع غرایب از سر
گر نه نیم نظر با لب تو زنده شو

بکدام دیار جلوه ده آن سرو ناز شو
بیا که جوش گل بهار شو

فدای تو باد سر و دل و جان به موعظه
چه با دل از همه فارغ ز او روز الکرم

اظهار عجز پیش ستم پیشه شرط نیست
رشک کباب باعث طغیان آتش است
کتان ز فیض تر آب بحر کان نیست
که ترک کسی سر بگشت و صفحه شماری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با بیدو رخ خوش ز حسن تمام
از خنده ام سبو ر الله بی بکم

نقش کی کند بینم ز ... کرام
... لوی لو حتم در غم خبر منه

تغافل ... بر تو یار ...
چشم الله اکشم ... ابرو منه

فرخ ... زنجیر تو ...
... در دره ... باج منه

چیست سیه تیر خواهد و سیه درقفا
فی بیقرار و یار ز فی بیقرارتر
چشم نرگس زلف سنبل رخ چو گل هر بر ناز
یارب آنکه ان کعبه یا عرش حلت

یا چه دارید ... فراق
هر چه گفتم ز زبان تو غلط گو غلط

گر کنم ... غلط گو غلط
اف ... زبان تو غلط گو غلط

جز ... ادب ...
... پر ... منه

... عشق ...
... منه

در وفای تو به عهدی که ز ما میطلبی
جور و بیگانه کشیهای تو غلط بود غلط

تا رخ چشم تو هم منتظر ناز غمزه
هر کجا رفت گمانهای تو غلط بود غلط

نامه‌ام ورق تو خبر مهر و وفا
هر امید تو گمان تو غلط بود غلط

از تو هم جور و ستم ظلم و تغافل دارد
طمع لطف همین تو غلط بود غلط

با تو شطرنج همه حسن و بهجر و غدر
سر بهای رضای تو غلط بود غلط

بیش از این بگذر ز بیهوده جفا کو خطا
یکسره عهد و وفای تو غلط بود غلط

صبر با جور و جفای تو غلط بود غلط

محتشم در طلبش این همه زاری دارد
چشم بیباکی وفای تو غلط بود غلط

در دو بار دار

گفتم حرف با لبش هیچ ادب کن
گفت چه پیش شد تو غلط گو غلط

نفس را تو وا رفتی در بهر چه
دیدن آن زر برابر تو غلط گو غلط

خم شکسته در شوق بی هوس
نه نفس بالای تو غلط گو غلط

در در بر در دو تو او هفت و همایون
با مثل دوار تو غلط گو غلط

بگو بیستم که با من گر [illegible]
سوی فرقت [illegible] حالا می‌آیم

من از زاده و دو در میش کار صبر
الا دیشب [illegible] می‌آیم

هم ایام او در دم صبر اما بعد از آن
با خم [illegible] حوادث [illegible] می‌آیم

پیچم چه حیرت [illegible]
[illegible] کار صد جلاد می‌آیم

[illegible]

[illegible]

زاقبی دو بیت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از کوه ختن [illegible] به پیام آشنا [illegible]
[illegible] عطر [illegible] نگارا

[illegible] انجم نگار [illegible]
[illegible]

دل [illegible] عنبر [illegible]
نوازش [illegible] نگارا

چه دولت [illegible]
دل [illegible]

بیرون [illegible] تا به سر [illegible]
دلها [illegible]

[illegible] سرور [illegible]
زمانه [illegible]

[illegible]
ای [illegible]

[illegible] عاشق [illegible]
چه خواهی [illegible] وصال [illegible] را

مرا اسهالی که پیش تر از این میکرد
اینک نشسته‌ام و درد زحیر

چو [illegible] کار جان در گرسنگی
از تابه امروز دل هیچه نان

نیست غیر خون دل غذا هم
اگر کشمش و [illegible]

شرح [illegible] ز دوار ده جان
باشد [illegible] در نزول

غم عشق این تن چو [illegible]
که نشود دره [illegible] وصل

ز هجر جانان چو ابر بارم
مردیکه زاینده اشک [illegible]

یکی غم [illegible] دلم را [illegible]
دگر [illegible] با [illegible] غم دل

بکردم [illegible] عشق [illegible] کاری
[illegible] و دو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
چون [illegible] جهان [illegible] / سر [illegible] در بوستان [illegible]
[illegible] / [illegible]
از هجر دوست [illegible] / [illegible]

[illegible] / خواهم [illegible]
هر کس نشسته در جهان [illegible] / [illegible]
سینه [illegible] / دردل [illegible]
از هجرت [illegible] / [illegible]

ازو

[illegible]

[illegible]

بیهوده مکوش سیم و زر را گرد او
فردا به چه کار آیدت این [illegible]

هر روز شبی در دل غم داده [illegible]
[illegible] وصال [illegible]

از تیغ وصال او فراق [illegible]
هستیم [illegible] نمود [illegible]

محمود و ناکام [illegible]
در عشق جهان [illegible] صبح

بستم [illegible] وصل [illegible] [illegible] مرو
دل [illegible] [illegible] مرو

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مرو

با [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مرو

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مرو

از خود

[illegible]

[illegible]

همه عمر [illegible]
[illegible]

[illegible] شب [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

نشنیدم [illegible]
در خفا [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] ز تاب [illegible]
[illegible]

جان [illegible]
[illegible]

[illegible] — [illegible] الغیاث

پیش او [illegible] — از فراق [illegible] الغیاث

شد جدا [illegible] — [illegible] جان الغیاث

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] الغیاث

[illegible] — [illegible] الغیاث

[illegible] — [illegible] الغیاث

[illegible] — [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کافر را

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خاور را

الهی [illegible]
[illegible]

الهی [illegible]
[illegible]

الهی [illegible]
[illegible]

الهی [illegible]
[illegible]

نیست [illegible] صحبت یار [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]

[illegible]

الهی [illegible]
[illegible]

روزی ز نبود و زانو بر دو دلدارشم / گفتم که تو را جفای تو نکشیدم

تو نور نیست که در چمن بهار بشنود / بنده نیست با وجود من که قرار

گفتم به هم رسیدیم در بیابان / هلال چو ندارد تو نخج تو اثار

هر که بشنید وقت دو عالم برآید / دل را که ندارد دل ز آن جود و دلدار

گفتم چو نشد آن دل ما هست به بهر / بر دست تو نیز صبر و داد دهم

گفتم ز لب عاشق کش تو حرفی / گفتا ز پی شیوه بی درد دارم

گفتم که تو در بهم زدی به بن بر ریخت / گفتم که تو را بخشش گفتا …

گفتم که بر غم من یار با عمر / گفتا که در این لطف از آن دارم

وز یار

شیوه لطف و نشه خوش نیست
یک نظر لطف تو از آدم زاد

با لب تو بر لب نرسیم
در فاتحه عالم اسلام

بیش از این [illegible] کرشمه
از نو خرابه

از یار کسی [illegible]
در شیوه نو [illegible]

عمر شد روز و دل ز الم [illegible]
دل از آتش [illegible] زبان [illegible]

مرغ [illegible] بلا [illegible]
در دام غم [illegible]

در شکر [illegible]
[illegible]

از [illegible]
[illegible]

ستمی نیست که از [illegible]
[illegible]

فرو نشود [illegible] پیاله
[illegible]

[illegible]
خوش [illegible]

[illegible]
[illegible]

یار سیاه [illegible]
[illegible] از عشق تو [illegible]

بسکه در منظر [illegible]
صورت [illegible]

بگو [illegible]
[illegible]

[illegible]
باده [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چشمت اگر کرشمه [illegible] عشق ریز
با صورت [illegible] دل [illegible]

نقش [illegible] سینه [illegible]
تو [illegible] خط [illegible]

حال [illegible] و [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

هر که [illegible] عشق [illegible] در آرد
شیرین [illegible]

گو بنده را که عشق [illegible]
سر تا به [illegible]

یا رب [illegible] در راه [illegible]
[illegible]

گو [illegible]
تا [illegible]

صد بار [illegible] و دل [illegible]
[illegible] عاشق [illegible]

دلا [illegible] عجب [illegible]
[illegible] چه لطف بود [illegible] شکر کند

[illegible]
[illegible] شکر کند

[illegible]
[illegible] مهر کند

ای [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] کارم

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نفسی که بی‌تو زدم نیست آن حساب کجا
ز روز و شب که بی‌تو شد ز عمر [illegible]

کو دل که رفیق باده و جام او دار
تا یار کی [illegible] و بیا بد [illegible]

در حسرت آن [illegible] کی کشیده
[illegible]

[illegible] نفسی [illegible]
[illegible]

بی‌تو شاه جهان سپهر ز ظلمت نگاه
[illegible] عمر [illegible] در راه [illegible]

خوابم به صد افسانه نیامد که گذشت
[illegible] تا [illegible]

از صد در فتح [illegible] در [illegible]
کو در [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] نفس [illegible]
یک ره [illegible] کرده [illegible]

[illegible] درعشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] باده [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چشمان [illegible]
بیشتر از آن کار [illegible]

[illegible]

ابرو [illegible]

[illegible]

زلفی [illegible]
ای کاکلی شانه‌لی زنجیره زلفی [illegible] یار

رخمی [illegible] باغری کباب [illegible]
[illegible] هم [illegible] یار

بیمار [illegible]
[illegible] هم [illegible] یار

سن دوایم اولورسه [illegible]
هر دیوانه‌ده دوایم اولورسه [illegible] یار

[illegible]
[illegible]

بسته‌ام وار [illegible]
در فراقت [illegible]

ای دل [illegible] دهن تنگ [illegible]
[illegible] چند جدا

عشق [illegible] غمزه [illegible]
گل [illegible] یار

[illegible]
[illegible] یار

روز و شبی [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] از [illegible]

[illegible] ز [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

دل [illegible]
سینه [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چه کنم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعد از تو [illegible] جمال او را
[illegible]

[illegible] در صورت [illegible]

از [illegible] بلبل [illegible]

فرمان [illegible] جان [illegible] الطاف [illegible]

می‌زنم از خنده ابر گشته مژگانش به گریه‌ام که سر از سجده محراب ابرو برندارد نامه زلف کنی و شرمنده‌ام که تو بر سنگ جنگ داری و صحبت بهانه است

با غم دشمن [illegible]
از زبان [illegible]

می‌دانم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

از شیشه [illegible]
[illegible]

انی [illegible] که رو [illegible] بکامم دل [illegible]

[illegible] شد چون [illegible] دو [illegible]

[illegible] چو [illegible] یارم [illegible]

شب [illegible] دل [illegible]

شبی را بوسه میدادم ز رخش نازم که گفت — که از غارتگری تمام استم

متاع حسن را بجهد تمیز قابل — دمید خط بر جنسش تمام گشت ارزان شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عجب [illegible]

[illegible] الحان [illegible]

[illegible]

چنین [illegible] عالم [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زاهدان کنج محراب [illegible]
عاشق [illegible] طاق ابرو را

تا نظر بر چشم [illegible]
سر فرو [illegible] بر آن چشم آهو را

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

معنی من یا سفید گشت نگه   سعی من بسیج حوری نگاه   جبین کنج ابن ره مرحوم آتش لیث   روی سعی سفید ابر سیاه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۸۸

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

***

/٥

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] فارغ [illegible]

[illegible] شد

[illegible]

دیدم [illegible]

[illegible] داده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

١١٣٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما از نوش تیغ او در فرق [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
بستی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

غوز نیکچی بنده جیدن
جهان اعلاسی بنده جیدن

زاب دوکر حسن صورت ادبیت
[illegible] و قطن

هر از دونزادیم کورونورم
[illegible] ابجابن

دران عشقه ادیم کورورم
رخنمان فرق [illegible] یرون

بلکه نار عشقدن یانوبه
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۴۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شمس فلک [illegible] عقد [illegible]
[illegible]

گر از سپهر [illegible] جمالی [illegible]
[illegible] مسعود

ای با همه [illegible] زینت [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]

[illegible]
[illegible]

عشق [illegible]
پیش از آن [illegible]

درین بحر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بی تو گشته [illegible]
یک جهانم [illegible] حیرت

بی رخ تو گشته [illegible]
[illegible] حیرت

از فروغ زلف تو دارد [illegible]
[illegible] حیرت

بی لب [illegible]
[illegible] حیرت

با گل [illegible]
[illegible]

آه [illegible]
[illegible]

از جهان [illegible]
[illegible]

گشته [illegible]
[illegible]

[illegible]

در پی هر کشت که در این ده پشت کاشف طبیعت تو از زاد و بهار فلک است نه آب در آن نه سبزه نه کاه نه جو این حاصل بستو ریشه حاصل ملک است

[illegible]

چند غم بیهوده [illegible] بشر / باشد غم عالم همه [illegible] بسر

سر بکف از غم عشق [illegible] / بر کن از دیده [illegible]

در دل [illegible] / کار [illegible] سیم و زر

[illegible] / از [illegible]

در دو [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کمر از طالع راه [illegible]
با همه جان [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ملا قاسم

ای فرزند در وجود سعیت دارد
صحیح مکن نیک و بد کلید ما

چشم دوست غنچه لبت هم
جز آن که [illegible] عمر ما

وصف تو گل صبح ظهر دارم
تا بود علم ما و صفحه

ما را ز نگار دست [illegible] چشم
از [illegible] عجز [illegible]

این قافله در نگه از هر بار
هر ما در نظر [illegible]

دل [illegible] غنچه [illegible]
[illegible]

ما را ز الم دردل یوسف دوش
عمه [illegible]

وی [illegible]
[illegible]

[illegible]

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

عشق [illegible]

[illegible]

۵/ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیوانه ترو

هر دم ز جلوه‌ای [illegible]

بار دیگر ز عاشق دیوانه ترو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت خواهم گفت [illegible] نصیحت [illegible]
دیر [illegible]

[illegible] دارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

43

گله ای سر هجر از عشق تو
نشسته کشته سینه بر در عشق تو

تو خوار داده دلی شوریده ای تو
گرده بجز غم [illegible] از [illegible]

[illegible] سر زلف تو [illegible]
داغ [illegible] [illegible]

دوش گفتم [illegible] یاران رقیب
از شب [illegible] روز و رسم [illegible]

ملک [illegible] غمزه چشم تو
بجز [illegible] زنار چشمان تو

هلاک [illegible] مسیح [illegible]
در ما [illegible] زلف تو

از [illegible] [illegible] تو
[illegible] [illegible] تو

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تو

دل کوی تو مدفن و دلبر تو محرم
کس دیمز آلوده بولنمز یره

ای ماه رخ همدم پیوند برابره
ای یوزی دوری [illegible] یوزه

ایستر [illegible] روی عید [illegible]
هم زلفی بوی [illegible] کلاه

[illegible] شیراز [illegible] وارده یه
هر [illegible] ترکان بو

رخ منزل حبیب [illegible] صبح نور
الا [illegible] بر [illegible] ده

کر درست [illegible] شعله [illegible]
[illegible] ابر [illegible] یره

دروغ [illegible] بر [illegible]
دروغ [illegible] ابن [illegible]

مالک [illegible] نقشه
[illegible] بینده

[illegible]

از تو به سینه دگر دیده گهر [illegible]
ای دیده [illegible] ز تو دیده

با دل [illegible] به تیغ تو نتوان کرد
چشم [illegible] دوری [illegible] شده

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

دل [illegible]
[illegible]

الف [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

نسیم باده دن آچلدی گل [illegible]
[illegible] غنچه [illegible]

[illegible] بره دن دوغدی [illegible]
[illegible] بره دن دوغدی [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] نور عالم [illegible]
[illegible]

[illegible]

45

صحبت عشق [illegible]
بر لب [illegible] دریا را

هم‌نفس [illegible]
صد [illegible] محرم [illegible] را

تا وصال [illegible] کمان [illegible]
[illegible]

یک [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

اگر [illegible]
[illegible]

ز صحبت [illegible] رکان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ص ۸۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صبحدم کیم شانه قادر اولدی [illegible]
جولان [illegible] دلان [illegible]

[illegible] باغ [illegible] اولدی [illegible]
[illegible] اولدی

[illegible] بر [illegible] من [illegible]
[illegible] پیر [illegible]

[illegible] کلوب [illegible]
[illegible] ایلر [illegible]

غزل [illegible]

دل [illegible] دیوار [illegible]
[illegible]

[illegible] حافظ [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

گر زلف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

از مطرب و ساقی [illegible] [illegible]

در حق [illegible] آزردن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

گر شیوه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

بس است [illegible] در پیش
آتش طور [illegible] دیدار [illegible] است

الهی [illegible] ربای است
[illegible] رای است

[illegible] شد [illegible]
[illegible]

[illegible] کار [illegible]
[illegible]

هر سوی [illegible] غم کار است
[illegible] که لا [illegible] است

گر [illegible] است
[illegible] است

[illegible]
[illegible] است

[illegible] درون [illegible]
[illegible]

هفت

نعت [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

نعت [illegible]
[illegible]

نعت [illegible]
[illegible]

[illegible]

نعت [illegible]
[illegible]

نعت [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] دارم همه

[illegible] [illegible] دارم همه

[illegible] [illegible] دارم همه

[illegible] [illegible] دارم همه

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دارم همه

[illegible] [illegible] دارم همه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

ای که شرح قصه عشق [illegible]
ترسم [illegible] نیست ١٥٢

ورد ذکرت همچو [illegible]
غنچه [illegible] نیست ١٥٢

جان [illegible] عشق [illegible]
[illegible] نیست ١٥٢

ای [illegible] پیدا است
[illegible] نیست ١٥٢

[illegible]
[illegible] بسیار است

ای [illegible]
[illegible] بسیار است

[illegible]
[illegible] بسیار است

[illegible]
[illegible] بسیار است

بو همچنین وصل [illegible]
[illegible] دیبار

ز هجران [illegible] ابو عمران
الا یا [illegible]

[illegible]
[illegible]

دیلک [illegible] شکر [illegible]
[illegible]

عدن [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بعضه

صبح ز راه نامه فرستاد زلف داد
عرف دوست را از بوی غم زدود

از زود تو سوی ما درهمین
صبح بهار نسیم بهار دارد

سر راهت با که نشینم
از بعضی سر به عهده دیگر

بعضه تقرب بیک مژده
گوی بیاید که الصبر

هر رشته هی وردی و حرف
به روز تو قیمت و بیش

در نگاهت فهم زبانی در
بار دادت تو و بیش بکن

در دل زحم بخت درود
از من بیار دلتنگی

طبع و ناودان بسی تا زیم
در فراق عشق بر آن باید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زین پس [illegible] میکده [illegible]
ای محتسب [illegible] اولم

یارم [illegible] جام [illegible]
ای [illegible] میکون [illegible]

[illegible] ایچون [illegible]
[illegible] اوردن [illegible]

چراغدن نور [illegible]
[illegible] اوردن [illegible]

[illegible] اوزره [illegible]
دین [illegible] قلمشدر

یاره [illegible] غم [illegible]
[illegible] دلده [illegible]

[illegible] قره [illegible]
[illegible] دیده [illegible]

[illegible] بهار [illegible]
[illegible] اولم

یکی مخلص از قوم [illegible] دیدم حیف
در دیده [illegible]

ای عزیز [illegible] فروش
[illegible] عمر [illegible]

علی [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] یاد [illegible]
زبانی [illegible]

[illegible]
[illegible]

در [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بیرون

یار در چمن [illegible] این عالم [illegible]
در دو عالم [illegible] ننشسته

کس که در وصف جمال [illegible] نشسته
[illegible] نبشته

[illegible] صحبت [illegible]
[illegible] نوشته

ای [illegible]
[illegible] نوشته

ای عشق [illegible] مصحف شده [illegible]
[illegible]

ای [illegible] دیوانه [illegible]
[illegible]

ای عقل [illegible]
[illegible] دیوانگان [illegible] نشسته

[illegible]
[illegible]

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبیست
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربیست

بنیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط
مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبیست

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه
کنون که مست خرابم صلاح بی‌ادبیست

بیار می که چو حافظ مدام استظهار
بگریهٔ سحری و نیاز نیم‌شبیست

جمال دختر رز نور چشم ماست مگر
که در نقاب زجاجی و پردهٔ عنبیست

درین چمن گل بی‌خار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بولهبیست

سبب مپرس که چرخ از چه سفله‌پرور شد
که کام‌بخشی او را بهانه بی‌سببیست

پری نهفته رخ و دیو در کرشمهٔ حسن
بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجبیست

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] نسیم [illegible] از صبح [illegible]

[illegible] بهار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دارد

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

تیر ... ناوک غمزه چشم تو ... [illegible]

سوز غم و عشق ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

چو گل هر گاه ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

امروز که در دست توام مرحمتی کن / فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت

ای آنکه به تقریر و بیان دم زنی از عشق / ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

فریاد که از شش جهتم راه ببستند / آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت

[illegible]

کوته نکند بحث سر زلف تو حافظ / پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم / بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت

در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی / بر می‌شکند گوشه محراب امامت

درویش مکن ناله ز شمشیر احبا / کاین طایفه از کشته ستانند غرامت

از حضور ما دور است [illegible]
صبا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

از غم تو کرده‌ام [illegible] [illegible]
هر کجا هست [illegible] دارم

[illegible] نقش کرده‌ام [illegible] دارم تو
[illegible] در [illegible]

چار [illegible]
[illegible] داریم

[illegible] علی [illegible]
[illegible] عالم

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] دارم

[illegible]
[illegible] داریم

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سر تا به پای عجز گدایانه نیستم
مطلب ز من [illegible] که از [illegible] عار دارم

همت ز بهر رسم همه [illegible]
عیشم [illegible] در سودا [illegible] یار دارم

بر زر سوار [illegible] زر بیم خار دارم
[illegible] صبر [illegible] دارم

[illegible] هم [illegible] شیوه [illegible]
[illegible] دارم

چون [illegible] بار زر و ولایت
سر گشته‌ام [illegible] دارم

از تو در رکاب [illegible]
[illegible] دارم

مولوی [illegible] عشق درد و درست
[illegible] دارم

بیمار [illegible]
[illegible] دارم

هر دل که [illegible] حسینی [illegible]
هر دل که [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

صورت [illegible]
صورت [illegible] صورت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عشق [illegible]

لیک در هر صورتی [illegible]

[illegible] عارف [illegible]

[illegible] که در رقص [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر دو کس [illegible]
نشنیده ام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بطور از

[illegible] می‌زند
[illegible] می‌زند

[illegible] می‌زند
[illegible] می‌زند

[illegible]
[illegible]

[illegible] می‌زند
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] می‌زند
[illegible] می‌زند

[illegible] می‌زند
[illegible]

[illegible] می‌زند
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در این [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در میان [illegible]
از نور [illegible]

[illegible]

[illegible]

ز نور [illegible]
[illegible]

از فریب الوتنت نگهم چو بیمار شده ام
که دل از کجا بادرم ز نسیم عیسی زنده ام

سرور که [illegible] روی [illegible]
[illegible] از رخم [illegible] زنده ام

به لطف [illegible] که به نسیم فیض [illegible]
[illegible] به لطف نکهت زنده ام

ای تو نار [illegible] عشق [illegible]
[illegible] غم عشقت زنده ام

دل [illegible] درد [illegible] رفته ام
[illegible] رفته ام

[illegible] رفته ام
[illegible] رفته ام

[illegible] زلف [illegible]
[illegible] زنده ام

[illegible]
[illegible] زنده ام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] بعمل آمده
[illegible] بجا آورده

[illegible]

خواجه علی [illegible] خود داده
[illegible] دیده

[illegible] در سنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیری رسید [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

دلبسته [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

عشق [illegible]
[illegible]

قاش [illegible] ضمیمهٔ تقدیر اولدی
ابجد دبستان عشقده ابرو ایما

بیک اکثر شرحی تمام دیباجه
صفحهٔ رخ زخمی [illegible] بنم

بیک اکثر شانی [illegible] مار
حسن الحمد [illegible]

عمری [illegible] شرح [illegible]
محو [illegible]

یاری [illegible] دو [illegible]
ابجد [illegible] یکی جلوه [illegible]

تاج [illegible] پا
مسکین [illegible] در [illegible]

[illegible] دانه [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] شیشه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای قدر تو از کرسی و مکان اعظم ارفع — وی ذات تو از جای جهان اقدم و اقدس — در بارگه قرب جناب تو [illegible] — دیوانهٔ عریان و خردمند ملبس

[illegible]

ایهم

[illegible]

اگر دردم یکی گویی چه گویی
وگر غم اندکی گویی چه گویی
به هنگام طبیبی یا حبیبی
اگر هر دو یکی گویی چه گویی

[illegible]

[illegible] ۱۱۵ [illegible]

[illegible]

[illegible] همه [illegible]

حافظ [illegible] همه [illegible]

[illegible]

[illegible] همه [illegible]

[illegible] همه [illegible]

[illegible]

[illegible]

69

[illegible]

خواهم که چو پیراهن نشد در برت
در جامه جان کشیم قد و بالایت
که قبه زنم چو آستین بر دستت
که سر بنهم چو دامن اندر پایت

[illegible]

الا ای باد عنبر [illegible]
[illegible] کو

[illegible]
[illegible] کو

[illegible] وصلت
[illegible] طرازان کو

جان [illegible]
[illegible] کو

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] درمان [illegible]

[illegible]
[illegible] کو

[illegible]
[illegible] کو

[illegible]

قیمت ما زخیمه‌های چشم سیاه [illegible] به بر روی [illegible] نگاه [illegible]
در مصر دلم بوی آلوده نه هرگز یعقوب به زیارت در کنعان دیده است

[illegible]

[illegible]

دیده‌ام دفتر پیمان و فا حرف بحرف — نام جانان همه ثبت است بیاد تو — جانم ز عشقت در تب تا جهان است — آتش عشق تو با دل در جان باشد

[illegible]

[illegible]

امروز بیش از آن ترا از ما ملالی هست   وز دل هجران که با ما ملالی هست   چه خوش بی رفتگان تو از ما همان گیرم   از غیری و هم ما جدا ماندیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر کشد خصم بزور از کف من دامن تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انجم صحن و حرم کعبه را قرار داد
ما از زمین همه ره دل پری بوده‌ام

در صفحه دل نقش صحیفه ز خود بوده‌ام
در کعبه تیر ملک قمر بوده‌ام

ما در کعبه و دیر پیر رفته‌ایم
در دار جان شوشه سحر بوده‌ام

جمع لعبت بتان زهره فر بوده‌ام
عیشم رواج از رقیب بی‌هنر بوده‌ام

همدم بلی معشوق پیمانه
شب با نگار ز رسیده پیمانه

خاتم اهرمن دو زمین زاهد بوده‌ام
جمع ز دور نهم قانع ازو قمر بوده‌ام

ما از وصال بهره جز تعلیق بوده‌ام
تو بهشت عیش لبت عشق و حسن

در این گلی بی‌قرار بوده‌ام
کو افسون را نوعی کحل بوده‌ام

براه

بر آن دلبر [illegible] دل ما [illegible]
دل ما [illegible] پیمانه

[illegible] ز خم [illegible]
[illegible] قطره [illegible] چکیده پیمانه

پیش تو [illegible] زر [illegible]
[illegible] صبح دمیده پیمانه

[illegible]
[illegible] دیده پیمانه

بیا ز [illegible]
[illegible] پیمانه

اگر ز چرخ [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] پیمانه

[illegible]
[illegible] پیمانه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایدرلر

[illegible] ایدرلر

[illegible] ایدرلر

[illegible] ایدرلر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو سرگشته‌ام در طلب [illegible]
[illegible] شب

[illegible] علی
[illegible]

[illegible]
عجب [illegible]

عجب [illegible] شده‌ام
[illegible]

چنین [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] شب

چنین [illegible]
[illegible] شب

عجب

از بندهٔ زبان‌ها کی شنیدی سخن دل
بغیر از سینهٔ [illegible] شهر

چه دارد عشرت نیستی [illegible] عالم
دارد هم که او نیست [illegible] در دل عالم

صد شب است تا غم [illegible] و رشته [illegible]
[illegible] بنهادن [illegible]

عجب [illegible] قلم [illegible] دور
[illegible] دور [illegible]

بشد اول که عمر [illegible] دراز [illegible]
[illegible] تا عمر [illegible]

عشق [illegible] شکار [illegible]
[illegible] بود [illegible] نامم

ماهی [illegible] دلی [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو کار [illegible] عیش [illegible] در دل [illegible]
ای [illegible] [illegible]

[illegible] بنشین [illegible]

[illegible]

[illegible]

از بس [illegible] ما را
وین چشم [illegible]

بقصه جان [illegible]
[illegible]

کلیم [illegible]
[illegible]

الوقت [illegible]
[illegible]

چو در میان غم عشق تو بیخبر ز خود بودم
نشان دو عید یار مگر در آید

چو دوش دور از تو در خیال بودم
ماه ما جای تو با دل خود کرد

حسن شمع و پاکی چو ز چشم تو دید
اگر در قصه جان سوز شوق ز دل بریزد

نیامد آن شمع در عشق تو جز میزنو
در دو دوران ز آن چشم و درد

چه خاطر دل ما جمع داری ز زلف پریشان
که نیرو بی به سر ما نرسد

قرار دل ز من گشت ز عشق تو بی
شنیدم در هجر تو ز تاب شرم

مرا ز تو ز چه خبر ز آن که بر سر
که نه تو ما را جز تو چه ز من

چو من گشت عاقل بکشتم جان
بکوه غم که ما جز تو

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

که نسیم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

الیهم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای در ادای وصف تو ادراک شعور   وی در تک کنه تو اندیشه بجان   عقل از تو نصیب جز دهن با حجاب   وز ذکر تو زبان سخن گوی بالال

[illegible]

[illegible] الست [illegible]
[illegible] بقلم [illegible]

بحمد الله [illegible]
زیارت [illegible]

[illegible]

[illegible] در این [illegible]

[illegible]
[illegible]

محراب دولت [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

لطف

[illegible] شده ماروت در چاه زنخدان [illegible]
گر گفته شمه از خبر تو ما را

[illegible] کی [illegible] دل
بسکه [illegible] کی دیده ما را

[illegible] رودیم در [illegible] عشق
کار ما [illegible] دیده ما را

لطف [illegible] ما را
ما [illegible] دیده ما را

رخ خوب است صبح دولت
خط [illegible] بخت [illegible]

ابرو چشمت [illegible]
کشتم [illegible] کشیده [illegible]

ملک [illegible] بار
[illegible] ما را

زشم هرت هیز طوح
درلش لشر زلال کنر

قدرا ب ودود رشر
لبا جی هرر نه

الهر بلشر ر رطصی
در ر نبر هرمبوز

سلح دیلم جوجا در ه
الا زع دلع چشه

هلو

دیمدرت ب اا ار ب
ب جوجرت بلی کلام

عـ راول بر پره لوره
مش ار تو و تور دیره

بول و روع ب ع
جوج ر ب رهار

هـع رلع جعیل

مع ریه هعیل رلبود ور لع

دور از تو [illegible] [illegible]
گل از غم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

خط تو [illegible]
رخ تو در [illegible]

[illegible] [illegible]
دور از عشق تو [illegible]

از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
از [illegible] زمانه [illegible]

دمی ز خواب و دل کباب و
نظر ز آب و دل پر از آذر

از چشم تو دلم چو خونابه
شوق دیدار دو رنگ زرد

هر دم از آتش غم دود
ما را کشته شمع

زلف تو دل [illegible]
دور فرو [illegible]

لب شیرین و لعل عیسی
[illegible] و [illegible] ایشان

خط سیه و [illegible]
[illegible] ماه و کمان ابرو

از عشق [illegible] رفتی
چو عشق [illegible]

خوبان [illegible] و دهان
[illegible] ایشان

دو خم

ای غنچه شکوفه زیور
ز ازرق درون بد دوره چیز
بیا بباغ یا گلخنده
الا بجای رود خانه
ای فتنه شکر لب تو
چون حق چشیده چیز
یا گلخنده
چشم چو
یا نرگسی
چه باره

ای از سخن ارادت
بیاد نره قطعه
به صد قصر دو ربع باره
بیا چشم عزم سوی
ای حلق شاه لب
بیمار بدو دوره چیز
ای زلف تو و ز عین زلفت
گرد عشق

فلک غلام ز جلالش دائم
جهان مطیع و زمانه دوار

سپهر صف کش و گیتی قدرت
محیط بحر ضمیر صفت

بهار تربیتش بی دریغ
بدان کمال به عظمت

شهنشه کریم الخیر
کلام او حق و معقول

بر او بسی بر او غفار
بر او سپرده بر او محیط

بر او ملک و سپاه گشت
جوانان عظیم و در ما قلب

علی وجه در حلقه فروزد
شکی قدرت در زیر ردا او

شهر از در تخت و در شمشیر او
کار تیغ و قلم او

سپهرداران

[illegible]

افسوس که ایام جوانی بگذشت احوال خرابم که چه دانی بگذشت از مشرق صبح مرگ بیرون آید اوقات سرور کامرانی بگذشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز نظم دلکش حافظ کسی شود آگاه
که لطف نظم و سخن گفتن دری داند

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاهداری و آیین سروری داند

غلام همت آن رند عافیت سوزم
که در گدا صفتی کیمیاگری داند

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند
و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جز وصل تو دل به هر چه بستیم توبه
بی یاد تو هر جا که نشستیم توبه
در حضرت تو توبه شکستیم صد بار
زان توبه که صد بار شکستیم توبه

[illegible]

بر هم [illegible] در عالم عشق
لطفیست و [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ای بسته بحجره سلسله طول امل تا چند خوری فریب از علم و عمل
اندیشه آن کس که در نزد وی باشد ناگاه که گریبان تو در دست اجل

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

صفوت شهدن ویرمش تن پاکیزه‌یم
ایلر ظلم ایتدی نقشه

حسنی مانع زینته
لبی فارغ زینته

کاکل همچو طرز عهد قزلباش شوقه
اتن و بیم دولاباینه

تاج دولتدن ظرفه
تاشیخ جدولیان

اعراب اولمش اوکا
در نغز و جوهر دندانه

دنبلو اوراق خسته
اوکش زیر و دولتیده

حالا کفه دری زمانه
صاحب لذت دینیه

عکس صفحی اوراقه
ابیض اولدی رنگ دندانه

هر

دردل نبود شیشه دل — بلکه بجای شیشه دل دردر

هر که ز خونش نگذرد — تا که دهقان [illegible]

هم از نی [illegible] — دردا [illegible]

طرز نو طرز نو شیرازه — [illegible] خم دره فرو رفته

درد سر پیاله در دیر — تا جای نبند [illegible]

در جمع غزلیات [illegible] — کی دارد [illegible]

بر شیشه دو چشم [illegible] — در پیاله [illegible]

تا به دیدم [illegible] — [illegible] دردم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجز

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

با هر غم لطف او در شوق
تا روز خون ز دیده دویده‌ایم ما

الکیم بسر دو دل عراق عزیز
البکی ز درد او نشنیده‌ایم ما

ما تیره‌ایم و صورت دیوانه کشیده‌ایم
هرگز ز رنج و تلخی نرنجیده‌ایم ما

حرف نصیحت از او کرده
یارب چه وجه حرف شنیده‌ایم ما

دیده‌ایم و ورای ابرت ابریده‌ایم
و بد نیکو ز نیکان ندیده‌ایم ما

در جیب رحمت تو دو جرعه
هرچه نه پیمانه کشیده‌ایم ما

احمد ز دل بی تیغ شفقت
جز تیر زبان نقره چشیده‌ایم ما

بشکسته‌ایم هر دو جهان عجبا
در ره نگار یار گزیده‌ایم ما

[illegible]

[illegible]

بسکه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایلدی

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایلدی

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایلدی

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایلدی

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایلدی

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایلدی

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]
بنده روی [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

کاش سوز [illegible]
جز ره دیده [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] کشتی عشق
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

او [illegible] دین پرستی [illegible] کریم
[illegible]

قطره [illegible]
[illegible] جهان [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
پر درد [illegible]

تا کی [illegible]
جدا [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
صدق در [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عارض تو گشت چو [illegible]
هست چو [illegible] بر

عمر گذر کرد [illegible] هم
در ره [illegible] کام

بی [illegible] روز [illegible]
[illegible]

بی تو [illegible]
[illegible]

آن همه [illegible] دلبر
[illegible] عاشقم [illegible] یار

بر هست [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

آن [illegible] لطف [illegible]
[illegible]

بیشم

[illegible]

[illegible]

درزن در یک ما جشنه بکند
وزان نیسان ماه کوی سزا

عشق دم لمه در هم نشیند
معنی دانه او این رنگ دارند

شیخ دیوانه زلف شده مولا
انوار قلم بهار

الشباب ببعث کار امروز
زنجیر شکسته مال امروز

جان بخشد ... را ... مبارک
منور بخش عنبر ... نصرت

روشن شده باب جهاد نصره
به سال ۱۲۰۲ ... سیم نو

حاکم عصر ... کرده نشد
الف نبرد از ... بکو

از ... ماه سال ... ۱۲۱۱ ...

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

اکر [illegible] عشق غمین نار
هر کس [illegible] نی ترک ایدر

عمر سر رشته‌سی [illegible]
هم بو سببدن [illegible] ایدر

انار موضع [illegible] شیوه
[illegible] شیوه

[illegible] نه کوردن [illegible] وکاه
[illegible] درکاه

[illegible] نه خوش [illegible]
شیوه‌جه [illegible]

[illegible] رش
اکر [illegible] ابریز [illegible]

چاروه [illegible]
[illegible]

[illegible]
وفادار [illegible]

[illegible]

کار این است همه روز و شبم
نام وی ورد زبان و لبم

گوهر اشک ز مژگان بگشت
ورنه دیده که رخش بنگرد

ما از آن شیر حق غافل
چه از آن کس حق تعالی

روز و شب عمر به گرده چه هم
بر در دوست نشسته به چه هم

گفت پیری ده اگرنه ز نو
او به ره داری نصیحت بازها

و غم صحبتی بر هم
بر صدف از نم نشستند

نظر لطف بکن تا به جان
دیده از دره رخ نم نور

تا کی ... غم درد و نم
بر دوستی بی تو غم و دوام

پری ای چو [illegible] | تا پرده [illegible]
عشق تو [illegible] | ما را [illegible]
[illegible] | ما را ز [illegible]
که درین [illegible] | [illegible]

شب [illegible] | [illegible]
هست [illegible] | جز غم [illegible]
کاشکی با ما [illegible] | بی [illegible]
زین جوان [illegible] | [illegible]

بلبل

بگذرد شب‌ها چو برق [illegible]
که در دلم [illegible]

چو گشت روزگار [illegible]
شرمم کرده [illegible] بودم

ای نسیم [illegible]
که [illegible]

[illegible]
[illegible]

چو ابراهیم [illegible]
صد [illegible]

تر [illegible] بود [illegible]
[illegible]

چو گشت روزگار [illegible]
[illegible]

شرمم کرده [illegible]
[illegible]

[illegible]

غم کشت مرا و غمگسار آگه نیست دل خون شد و دلدار نگار آگه نیست این یک که توان گفت که عمرم بگذشت در حسرت روی یار و یار آگه نیست

[illegible]

101

عاشق به بلا اگر صبوری است
کشته ز راه محبت به الم

داد جواب سخن یار بجز
ابر تیغ ستمگر جز

عشق چه درمان غم عشق چنین
عاشق و معشوق درین پرده نیست

هر شمع جگر سوز در دل
کاش هر شب سوز دل از عشق

گر مرد رهی نظر به بالا باید داشت خود را که ز زهر از چه باید داشت
در خانه دوستان چه کیش محرم دست طمع و دیار اکه باید داشت

ای عاشق شب تا سحر
روز شب ۱۰۲۱

اگر شیرین نباشد زاده
لعلش به لب دل زاده

عشق اگر بسته از دل بکند
خاطر از دیده ۱۱۵۳ قسم کند

عشق عیار بود در پیشه کند
نقش به کام در دیوانه کند

هر شب ز شوق تو ز دیده بار [illegible]
[illegible] دیوانه‌وار

[illegible] شب و روز
[illegible] عیش [illegible]

[illegible] الله [illegible]
[illegible] دلدار

[illegible]
[illegible]

بی جهان [illegible]
[illegible]

ابر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دل گفت مرا علم لدنی هوس است
تعلیمم کن اگر ترا دسترس است
گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ
در خانه اگر کس است یک حرف بس است

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قاضی چو زنش حامله شد زار گریست   گفتا ز سر کینه که این واقعه چیست   من پیرم و ایر من نجنبد هیچ   این قحبه نه مریم است این بچه ز کیست

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دو چشم تو [illegible] دوای دل
در چشم [illegible] کبود [illegible]

بچشم [illegible] کردم
سر [illegible] داده [illegible] نادرم

دو چشم [illegible] لطف
[illegible] بر علاج

تا کس دگر [illegible]
[illegible]

دو چشم او [illegible] صید [illegible]
[illegible]

[illegible] چشم تو [illegible]
[illegible] که عمر

چو [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] بر تو ناز

[illegible] بارم چنین [illegible]
بلکه کار [illegible] زبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقطه

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

چو رسید نامه جواب نامه
بکشا که شود دراز نامه

از زبان چشم تو گلی
بردم و در نشستم به کنج

ده بار بر تن هجر
ز تن صبر شکیبم برانه

بر یک گوشه نشسته
بیرون شد که دیوانه

جز بی کس و هم غم عشقت عاشقان
بیچاره و هم گم کرده راه زان

گفتی که ز لب کار کنم
دل و جان برده و رفت

دو صد زبان و دو چشم
در عشق صبر چه گم دردا

درد عشق تو
یار من

بی درمان دارم

ورزل

عشقت نیشتر [illegible] جان — [illegible] از خون روان [illegible]

[illegible] از خون [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

دیده چشمه دوکدیکم یاشلر
ماننده دریا صفه زن

بنسه بو مهجورلق
نقطه دران چاه دوم

[illegible]
کاکلی بر مهر اوراقله

[illegible]
وقت لطف قدره

دیده کوکلدن نثر دوار
دلسینه نه دولتله

اشکم تا ز دوزخ بیمارلک
اچیلدی پاس اودن

دیده عشق بوراه دوزخ
بارلوده زار اغوش

[illegible]
[illegible]

کوره

چون [illegible] هر کلب
عمر از [illegible] راحت

تا زلب تو [illegible] در پی لب
ما را [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

تو [illegible] عشق
[illegible]

چو طاوس [illegible] دیده
منم با [illegible]

بیا تا نظاره [illegible]
[illegible]

چو من [illegible]
عمر از [illegible]

از لب [illegible]
[illegible]

چو وقت بلبلی در زیر فریاد
خزان را زانه تا بر پیدا

ای از غم [illegible] یعقوب
دل ریشه دانه از فرق

چو بهر دلم کرد [illegible]
نصیحت صبر در [illegible]

از [illegible] بی غم
[illegible] زیر بی غم

وچو لیلی ز الاکس
در چرخ [illegible] دیدم

ز غم لیلی ز ابر [illegible]
بیرون ماه [illegible] سر

وچو [illegible] ا
[illegible] دل [illegible]

هیچ در هجر ایشان دادار

چو بهر ای [illegible] دادار

پروانه

وه چه سیمبر پری رو
حسنده [illegible] همچو کافر

ستمگر شاه دلبر [illegible]
ابروسی هلال بدر

وه چه لبلری [illegible]
[illegible] قتل ایدن وجه [illegible]

سرو [illegible]
قدت [illegible]

وه چه [illegible] دست و جفا
[illegible]

[illegible]
[illegible]

وه چه [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

عضو عضو [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا به چشم تو بپیوست شفق
آمده دیده ام [illegible] به خون

بس که بیداد ایشان سر کرد
تن من در ره [illegible] خون

باشد این کیوی [illegible] تیز
[illegible]

وه چه جور از دل من کرد
[illegible] صبح چو برج افتاد

بسته از نقش حرف شده
دو چشمه قطره بر شده

بوده است که قرار او
[illegible] ارزد

وه [illegible] رشته از دل من شد
تن من رنجور افتاد

جهان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون بود در نزد چشم [illegible]
تا نگه در دیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از نفس تیغ [illegible] میزند
طعنه بر صبح دوام میزند

عمر [illegible] دوره پیمانه کم
بیم [illegible] پیمانه کم

ده هم لب صبح [illegible] ما
[illegible] ما

[illegible]
[illegible]

ده هم [illegible] زبان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

عوض دیوار [illegible] محرم
اندرونی [illegible] محرم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سینه دل پیکان چشم آن نگار
کشته ایلر ابروی عشق هوار

کیم بیسان ای بی‌قرین
قطره شبنم برگ گلزن

یکدل ورمز آرا بیریت
بلکه طفل عشق بیزار

دیده‌لرم میوه عنبرین
بس ولی وقت ربیع ابر

ارنین بار یکسر زداج
الشمه جان بیت داوودن

صوفی تر کیسون آن بیکرفن
ترک دوران با مهربان

بیمه د کیسون آن تنم نیز
بیم طلوع دولت ایشته

دیده کیمه پر در ۱۵ ۱۲ زاده
حلقه چشم تا ان خم نگاه

دو چشم پر فریبت [illegible]
صفت [illegible] دل [illegible] دارم

[illegible] کشته [illegible]
[illegible] ناز [illegible]

[illegible] دو چشم [illegible]
[illegible] شیرین [illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible] را [illegible] عجب

با کسی روزی [illegible]
[illegible] دارم [illegible]

دو چشم ناز [illegible]
دو چشم ناز [illegible] داغم

دیده را روز [illegible]
[illegible] نگاه

[illegible] خبر
[illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

همچو برق و شعله از تن بی‌قرار
تا دم صبح وصال [illegible]

دست و پا در زندان [illegible]
شمع [illegible]

وه چه نازی [illegible]
گشته [illegible] عشق [illegible]

لطف آن نازی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وه چه

مردم در انتظار تو بودم
تا پیش از آنکه نظر کنم

عاشق بچه دو دیده در دام
کار عشق رونق کرده‌ام

عجبم که شیخ جیب قبا دریدن
دیده‌ام ز قفس کاکل دو دم دیدن

دیده به بالا بالای ما وا رفت
چون خود دل را از غم یار بالا رفت

بس که نشستم به غم یاران کهنه
به صحبت دوستان زده‌ام

از نقش روز برکشیده
دور دو او جاکر و صحبت

شب تیره تنها سر زلف شمال
حرف کرده عمر خود را در خیال

شب تیره و در سینه دوستان
شب تیره پر صورت عیان

از نمودارت الف آمد جواب
[illegible]

[illegible]
[illegible]

گوش [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

آنکه از نخل قلم ورزن نبرد بر
یک سیم به بازار کاسد

تا ز زر و زور شد [illegible]
پس چو وقت [illegible] ازان [illegible]

از قلم [illegible] او [illegible]
[illegible] ازان [illegible]

آمد [illegible] دو کار [illegible]
[illegible] عاشق [illegible]

گفت یارب به آن نورها
وانکه از ضعف بغل دارم

گفت تا تو زنخ نبود
حالت دیدن ابنت نبود

بر دلم روزن صبر نبست
عدل از ضرورت قلم بما

گفت روز زنبق عالم
کار خود از [illegible] بیرون زدم

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

عمرم بغم و بی خبری می گذرد   هر لحظه ز دیده اشک و خون می گذرد   شب خفته و صبح مست و هر روز خمار   اوقات شریف ما بچنین می گذرد

[illegible]

مردانه نغمه در گو
مردانه هوا ازین گمره بود

در عمارت گهر و درویش
کو ... به ... کار

در دست آن کوی ... گوهر
بسته ... کار

آنچه ... کار ما ...
... گر ...

لب چو جوهر و چون ... حجر
سر ... و با ... هم و ...

یاد ... دست ... ماه
دارد ... شبه ... سیاه

گشته ... در ... صفی
در بند ... و ... وصل

در ... آن ... ...
الحق ... ...

بر

[illegible]

[illegible]

یا رب ز فیض [illegible] مرا
صبح امید [illegible] شام را

یا رب ز [illegible] شب
[illegible]

گر نیست با [illegible]
ور [illegible]

گر نیست [illegible]
ور [illegible]

گیرم [illegible]

یا رب [illegible]
[illegible]

گیرم ز [illegible]
[illegible]

گر [illegible]
[illegible]

[illegible]
دیده [illegible]

یا رب [illegible]

لبم بلب کسی نرساند
کو دل که غلام خود شد

بلبم ار نشناسد دل و دلم
لبم بلب ار نهی جان [illegible]

لبم بلب شکر او بحق
تا دلم رود [illegible]

لبم بلب در رسید جانم
از غم [illegible]

لبم بر لب رسید جان تا شیرین
که او را جان بسته از کف

لبت در سخن شیرین آلوده
چون نامه دل رنجه

بلب او نه شیرین لب
[illegible] دارد لب شیرین

لب او بر [illegible]
ای در غم عشق تا کی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلسنتا نو بر دلان
یراجا نو بر افزونان

یا بجلی با ادب با ادام
یا دارد تا بجا اداب یکدام

[illegible]

یکی بست رووم کشیج دری
یا بج بنز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

نه دوشم ایلر سحر سنده ندیدت
نه ده بن سنه مقتضی دردیدت

بلقیس ادوب صبح صفا
نه ماه نه دیبا اوددوه گون

بر باکار بر تشریف ظریف
عمر سنده چه دامن غرب الحق

قد بار دوینه قو دیت
ونه سنه دوینه ایلر سیدیت

ترتیب ازوغی بر اینه چکر
ایم عشق بلیسم ازبیند

وصف عشق شعر ایت
بالعرضه تو صوریب

اگر ثالث بر قفص دیر
چه دوبی بار داروه بیرشر

بو سلطان غزاد بر میت
نه در نه بده نه ترنه بیت
۱۵۲

یاد دل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما همه در بیت و نام تو
ای با بلا حقیقت شکن

بغیر از غم او دیگر نیست
ای ز نجم او دیگر نیست

شب با کودکان ز روز گذشت
جز لطف تو و روز

چو درد شکم با تو ای یار
بلای کهن و غم خواهم

ای عاشق از رسته تو
ای دل تیر دلم دارد

الا غم دوران دیده ای دل
ای هم فرو شده دل

ای دل چه کنم
چو جای چه کنم

لطف در جام می کنم
در دم هم و ناخوشی کنم

گفتم که علاج دل بیمار تو چیست
بالطف ز دهن جواب تو بود

گفت همی ناز دهم همه جسم
هر لحظه بناز دهم همه عمر

گفتم که ز یار تو توان
با هم بنشست روز شاد و دیدار

گفتا که چرا
لاغر و زار زبیت

گفتم که ز یار تو قرار تو
با تو همی نبود کسی

لاغر و زار دلشده ایم
بیمار و دلشده ایم

از کار تو همه کار
هر لحظه بتو کار کرد

گفتم به همه
بهم ...

گفتم که ز یار تو قرار
با تو همی نبود کسی

[illegible]

درد کو هر برابر اولمغه لایق صدقت مسکنش عزیزش و هم فنش بخشد

[illegible]

[illegible]

پرسید یکی ز من که معشوق تو کیست گفتم که فلان کس است مقصود تو چیست
بنشست و بهای های بر من بگریست کز دست چنین کسی تو چون خواهی زیست

[illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

هفت [illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

گفت [illegible]
[illegible]

غم نیست اگر زنده بمیرد [illegible]
[illegible] نامه [illegible] در غم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

عمری است [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

الحق که [illegible] نمی‌توان ساخت
بیت [illegible] کردن

دلکش رقم [illegible] بیرون کرد
صحبت ما [illegible] وفا

[illegible] شیرین [illegible]
مجاز از [illegible] زبان

چشم دل [illegible]
[illegible] شوخ [illegible]

بیننده [illegible] معشوق
بالای [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

هر ذره [illegible] زبان [illegible]
[illegible] عشق [illegible] زبان

هر [illegible] احوال [illegible] معشوق
[illegible] شوخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عجب دارم که بی رخ تو نمردم
ببین بی مهری بخت سیه روزی من

لطف دیگر چه توان کرد بجا آوردن
که شکست توبه من در بزم تو

وه که بیچاره شدم در غم عشقت
تا که رفتی دل من گشت پریشان

آنکه در جام ... دل ...
... ... با من ... ...

ستم کردی و دردی به دلم
بر رخ تو ... ...

آن دم که دیده ... ...
... ...

هر دم که ... خون ... ...
... ...

به نعت ... ...
... ...

نقش ... ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تازه [illegible]

[illegible]

نوشته [illegible]

[illegible]

کار دل در عقدهٔ مو در خم گیسو بماند
باد چون شانه در عقدهٔ زلفت [illegible]

خوانده‌ام این تازه غزل را [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باد در دوستی [illegible]

[illegible]

[illegible]

عقده زلف [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

بهشت آن ولایت که عیش و دوام [illegible]
ز [illegible] کام [illegible]

[illegible]

[illegible]

تو لب بینی و دندان که چه خوبست   دل مجنون ز شکرخنده خونست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

در تقسیم ازل [illegible]
کار عاشق [illegible] دیوانه

[illegible] روی دلبر شیرازه داده
به عشق [illegible] دل الفت داده

چو عاشق [illegible] دیار ما
به [illegible] نامه [illegible]

[illegible] جان [illegible]
[illegible] دریا [illegible]

یا اله [illegible]
[illegible] صبح [illegible]

که درون [illegible] خانه
[illegible] الم

[illegible] صبح [illegible]
بکن [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مذهب عاشقان قرار دگر است
در سر می عشق را خمار دگر است
هر علم که در مدرسه حاصل کردیم
کار دگر است و عشق کار دگر است

[illegible]

[illegible]

ای شوخ که جا در دل شها گرفت مانند زمانه خو به بیداد گرفت

آتش بجهان زدن ز آهم آموخت خونریختن از چشم ترم یاد گرفت

[illegible]

تا در نگین [illegible] ای نشاند
[illegible] چشم [illegible]

[illegible] نظر [illegible]
[illegible]

[illegible] فاروا [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

گفتم که تنگ [illegible]
[illegible] خنده [illegible]

[illegible] نظر [illegible]
گفتم [illegible]

در هر ره [illegible]
وانکه [illegible]

در بحر عشق [illegible] قطره [illegible]
از غم [illegible]

[illegible] [illegible]
شنیده‌ام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صحبت [illegible]
شنیدم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] الحمد [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible]
در این [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible]

بنشسته [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بس جوهر از نور فرح تا نامه ام
کز نوا هم بوی رحمت جامه ام

چرخ قلم بیاد [illegible] زیره کو
در ارزن گشته [illegible] کو

کلک جواهر همه در دریا
[illegible] در هفت [illegible]

[illegible] کی [illegible] شبنم
[illegible] ازو [illegible]

گشته خوش مطلب ازو هر بیت
[illegible] دوم [illegible]

[illegible] تا [illegible]
[illegible] چند [illegible]

[illegible] کشته [illegible]
در [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible]

بگو دانم در دبستان عشق [illegible] ز روز ازل [illegible]
بگو [illegible] چشم [illegible] دل [illegible]

بگو [illegible] دیده [illegible] بر [illegible] دارد
[illegible] ز این [illegible] حساب [illegible]

صبح [illegible] نسیم باد سحر [illegible] قرار کند [illegible]
[illegible] در [illegible] خط [illegible]

[illegible] شهر [illegible] بگو [illegible] کنم
[illegible] نام [illegible] دیدم [illegible]

تا ابد چشم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] در چشم [illegible]

[illegible] نقطه [illegible]

تا صورت [illegible] دو [illegible] اوروب [illegible]

بر عاشق [illegible] صحبت [illegible]

حال [illegible] [illegible]

شمع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ۱۹۳

دیده در پیش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۵۸

صفی

ز سینه [illegible] [illegible] جان / [illegible] چو رشته جان

[illegible] / [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] / [illegible] غنچه [illegible]

[illegible] [illegible] غنچه [illegible]

[illegible] / [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] / [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] / [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] / [illegible] [illegible]

چو شد کوکب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

که از دل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

چنین گفت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

چو آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بلبل به هوا [illegible] و نوا زد پیدا
بجام لاله [illegible] پیدا

[illegible] گل به باغ [illegible]
یک صد ورق غنچه [illegible]

[illegible] نرگس [illegible]
[illegible] رفتن [illegible]

[illegible] بهار [illegible]
[illegible]

تا ابر ز نرگس [illegible]
سر سبز [illegible] عرصه [illegible]

[illegible] شکوفه [illegible]
[illegible] شکسته

[illegible] شکوفه [illegible]
[illegible]

[illegible] نشسته [illegible]
[illegible]

بنوا

[illegible] آتش [illegible] — [illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible] — [illegible] عشق [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

هجر و دوری تو جز غم ندهد
از دل و دست شد او کار دارم

در دیده هم غم [illegible]
ما [illegible] دارم

دولت [illegible] دارم
[illegible] بهار دارم

عمریست عشق [illegible]
تشنه عشق توام [illegible]

بجز مهر تو [illegible]
[illegible]

دل شکسته [illegible]
ما [illegible] کار دارم

در [illegible] دیده [illegible]
امید [illegible] دارم

ما [illegible]
[illegible] دارم

چو لعل یاره نه بی‌رحمت
ذوق وصلی نی ره ایله

باغچه غنچه‌زار تا دورانده
دل مجروح بیچاره پر تیره

کس او نه گرنه لعلینه
همیشه غنچه اغزی خبره

از لف شیرین سمبری
دل شاهان نظم زیر پایه

چو یار یانی نه عشق خرمنی
چو آه ارکلی [illegible] تیره

چشم لطف ازین اوتغ عشقه
لایق [illegible] نیره اوراده

بر یاره دوری ز لبلا
ازلا جان عاشق نظره

دو رزش هوس نه عشق
نظم عشق خرم دریه

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نغز [illegible]
[illegible] نغز چه قدرست

[illegible]
[illegible] چه قدرست

[illegible] چه قدرست
[illegible] چه قدرست

[illegible]
[illegible]

ه

[illegible]
[illegible] چه قدرست

[illegible]
[illegible] چه قدرست

[illegible]
[illegible] چه قدرست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر از بهر دل زاهد خرابات نشست
دل قوی دار که از بهر خدا بیگانه شد

در پی بسته صد ...
در ره ... بیگانه شد

باشد دل که ز ... پیمانه شد
گه در کار و زر و ... کاشانه شد

مرد ... شیشه ... انسان
در جز ... دیوانه شد

حافظا ... وقت دور ... فرزانه شد
... کاشانه شد

تا همه مغبچگان زلف و پیمانه شد
... ... افسانه شد

نامه ... ... دیوانه شد
تا ... همه ... افسانه شد

صف ... مردان صبر و ... کار
... شمع و پروانه شد

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تحریر ایت صفحه‌یی [illegible] ای [illegible]
تا نور [illegible] نسخ [illegible]

هم [illegible] نقطه [illegible]
اسلافی [illegible]

[illegible] نظر [illegible]
[illegible] همان [illegible]

[illegible]
[illegible]

نور چشم آدمی اولمش نقط ابریشم هر بیر نقطه درّی نظر ایلر هر زمان
اوزره دور مصحف و نسخ بزرگ شاه عصر خط خوب و درّی خوب سبزه زار دلکش

[illegible]
[illegible]

[illegible] حرف [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

تا [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]

[illegible]

جهان بی تو نیاید دگری در نظرم جز حدیث تو نباشد به زبانم شب و روز

[illegible]

صبح امید دارم ای شام هجر [illegible]
از غم به امید [illegible]

[illegible] که این [illegible]
[illegible]

کشتی عشق [illegible]
جانم [illegible]

[illegible] در صف [illegible]
[illegible]

مرا چشمت [illegible]
من [illegible] چشمه [illegible]

[illegible] دلت [illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

دل [illegible]
[illegible]

الحمد لله [illegible] بمجموعة الطيب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بنه چون غنچه از حسرت به دل داغ [illegible]
بنفشه [illegible] زان چکیده

چشم تر [illegible] ز ویرانه مجنون
[illegible] دام [illegible] دیده

شبی از عشق [illegible] هزاران داده
[illegible] بستن [illegible]

که هر [illegible] غنچه [illegible]
در شهر [illegible] میوه [illegible]

گلشن شده [illegible] دو [illegible]
پیش [illegible] نرگس [illegible]

خورشید [illegible] لاله [illegible]
پیش [illegible] دیده [illegible]

[illegible] دو [illegible] کاه
[illegible] دل [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible] دیده

منه

تا هر نفس از دیده بصورت [illegible] ده
کاینه چو [illegible] سبز [illegible] تو

روی [illegible] [illegible] ابرو
دل بست [illegible] چشم [illegible] تو

پیچیده [illegible] زلف [illegible]
الهم [illegible] غنچه دل [illegible] تو

[illegible] جام [illegible]
پژمرده [illegible] شانه [illegible] تو

نو خط [illegible] و جوان حسن
تا [illegible] در هم [illegible] حسن

[illegible] شهر [illegible]
حسن [illegible] حسن [illegible]

الف [illegible]
کاکل [illegible] حسن

نوبت [illegible]
[illegible] حسن [illegible] شاخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به چه دلشاد [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

تا [illegible] کشیده | [illegible] کشیده

[illegible] | [illegible] کشیده

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

از صحبت زلف تو پریشان [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

پیمبروار [illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

نیکویم [illegible]
[illegible] دارم

عزیزم [illegible] دارم
[illegible] دارم

[illegible]
[illegible] تو

[illegible]
[illegible] تو

ص

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

الهی ز [illegible] صفاهان بهر سحر
[illegible] ز خرمی تازگی کند

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

165

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] عشق [illegible]
در [illegible] صحبت کهنه [illegible]

[illegible] [illegible] عمر [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible] [illegible]
در صحبت [illegible] جوهر [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

بشکسته [illegible]
[illegible] رشته [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتم

169

نعتم آه حلوه یارم محبوبم هو
کفت ارزانی مشمر دیم [illegible] کرنمه

نعتم زنی [illegible] بن بر [illegible] هو
کفت شمر [illegible] کرنمه

نعتم [illegible] دوقوز [illegible]
کفت [illegible] کرنمه

نعتم [illegible] جمع [illegible]
کفت [illegible] کرنمه

منوال هفت اطوار [illegible]
الحمد [illegible] مجلدم

الصحن [illegible] مجلدم
[illegible] مجلدم

نعتم [illegible]
کفت [illegible] کرنمه

[illegible]

فارقتکم ولا حبیب لی الا اث حباب جبینی کند حسنت حسنت
طرح میدیدم که در فراقم بکشی واللّه لقد قتلت ما کنت ظننت

[illegible]

[illegible]

مهتاب شبی ز رتبه و رتق نسرینست　　بی آب زبنی که لب شیرینست
تو چشمه بی چشم و فرخی زرد　　با قد خمیده بر سر بالینست

[illegible]

از صفر تحفه عود صاحب جام
شوق [illegible] بود [illegible] پدید

ابها بجسم [illegible] شده [illegible] فرق
طوطی چه در دو [illegible] بزبان دارد

این نوع [illegible] ز [illegible] [illegible]
[illegible] دل پر درد [illegible]

یک [illegible] شرف [illegible] بحسن [illegible] نمود
[illegible]

دو دو [illegible] [illegible] دیدم
[illegible]

[illegible] تماشا [illegible]
[illegible] صبر [illegible]

[illegible] [illegible] نهان [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

چو در

بیم از قصهٔ غم عشقت [illegible]
سوز [illegible] بعبه [illegible]

چون زلف تو شب [illegible]
ایدوست در این واقعه [illegible]

[illegible] نشستم
دیگر [illegible]

خط [illegible] روا [illegible] دل گذاشتیم
جواب نامه ضرورت ندارد

[illegible] کار است
در دور [illegible] کار است

[illegible]
[illegible] است

[illegible]
[illegible] کار است

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از این زیست

[illegible] از این زیست

[illegible] از این زیست

تا دیده [illegible] از این زیست

[illegible] از این زیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

173

هنوز با همه دردم امید درمانست
[illegible]

[illegible]
چو [illegible]

[illegible]
[illegible]

دگر به [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

محتشم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] داری [illegible] دارم

[illegible] دارم [illegible]

[illegible] دارم [illegible]

[illegible] شیرازی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دل شکسته‌ای [illegible]
در [illegible] حسن او [illegible]

نشسته [illegible]
او [illegible]

در [illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

بیع [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برسر وجهی نهاده کاین هنر ماست ورنگ خطی کشیده کاین همه ریش رخنه در کهنه کاین کهن منت آتش جهان درزده کاین غیرت است

[illegible]

[illegible]

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است لب تشنهٔ لعل آبداری بوده است
این دسته که در گردن او می‌بینی دستی است که در گردن یاری بوده است

[illegible]

[illegible]

در عشق تو خوشدلی ز غم بیزار است   شاهنشهی ام بر سر ادبار است   تو کشتی و من طلبی ... سهست   در وصل تو هیچ یم آن دشوار است

[illegible]

[illegible]

ترکم نکنی آه جگر آمد سرمست   چون غمزه خود تیر و کمانش در دست
هر تیر ز چون منش ز خود دور افکند   نالان نالان به برف و در خاک نشست

[illegible]

[illegible]

ای جمله خلق را ز بالا و پست آورده بفضل خویش از نیست بهست
بر درگه عدل تو چه درویش چه شاه در خانه عفو تو چه هشیار و چه مست

[illegible]

[illegible]

آنکه دست و عهد و ستم از کس بگسست   می‌رفت و نیش کرشمه در دل و در دست   می‌گشت و بعد از این نخواهم بنشست   نیندیشد که بعد از این مراحت باید

[illegible]

[illegible]

ای قد تو معتدل نه بالا و نه پست   هر چشم تو مخمور نه هشیار و نه مست   فی الجمله چنانی که چنان می‌باید   مانند تو محبوب نبود و نیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محراب نشینی و کشته ابرویت
زنار پرست و حلقه گیسویت
یارب توجه قبله که هست از هر سو
هر یک کافر و مسلمان سویت

[illegible]

[illegible]

افکنده مرا گردش دهر از کویت　　جایی که صبا نیارد از بویت
نه رفتن تو دهد میسر گردد　　نه روی کسی را دیده باشد روت

[illegible]

در عالم [illegible]
[illegible] آمده‌ام
[illegible]
[illegible] آمده‌ام
[illegible]
[illegible] آمده‌ام
[illegible]
[illegible] آمده‌ام

از عشق تو بهتر از چه سودا اندیشد
از کفر تو خوشتر از چه ماوا اندیشد
دردا که از آن آبی [illegible]
فریاد که بهر ما در آن صاحب اندیشد

علم [illegible]
[illegible]
الف [illegible]
[illegible] عجب [illegible]
دل [illegible]
[illegible]
[illegible] بایست

[illegible]

آنها که مه و مهر همی خوانندت انصاف دهم نکو نمی دانندت

تو جان منی ولیک میترسم از آنک روزی رود و دل شده بستانندت

[illegible]

[illegible]

کارم همه ناله و خروش است امشب
نه صبر پدید است و نه هوش است امشب
در ششدر عشق بود جانی نداری
کفاره خوشدلی دوش است امشب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شه کنده نهاد سرو سیمین تن را زین واقعه شیون است مرد و زن را افسوس که در کنده بخواهد پوسید پایی که ز شاخه بود صد گلشن را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز آتش هجر سوخت چون شکر ما · مایل زلف و چهره شه دلبر ما · آمد که زند بر آتش ما آبی · وقتی که بباد رفت خاکستر ما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای حور نژاد هرچه بادا بادا　　خواهم ز تو داد هرچه بادا بادا

دل می‌طلبم ز سینه‌ات آه چه سود　　در دیت سباد هرچه بادا بادا

[illegible]

[illegible]

امشب من نا امید از یاریها · یاد آمدم از عهد وفاداریها · تا روز نشسته گریه میکردم زار · گوش تو شنید یارب آن زاریها

[illegible]

[illegible]

دارم ز تو بیش از اثر زاریها دیدم ز تو در خواب بسی یاریها زان شب دگرم خواب نشد سبحان الله یکخواب و ز پی این همه بیداریها

[illegible]

[illegible]

در هجر تو مرگ همنشینم بادا منظور دو دیده آستینم بادا

گر میتوانم بکام دل برآرم نفسی یارب نفس بازپسینم بادا

[illegible]

[illegible]

دردا که فراق ناتوان ساخت مرا   بر بستر ناتوانی انداخت مرا   از ضعف چنان شدم که بر بالینم   صد بار اجل آمد و نشناخت مرا

[illegible]

از غایت [illegible] چو نوبهار
[illegible] تو [illegible]

وانکه در کار قدم [illegible] عشق
چه [illegible] شکسته زبان باش

تا [illegible] عاشق تو
که ملامت کشند [illegible]

[illegible] زلف تو [illegible]

یاران کسی که بنده بودم همه را
ورنه جفای خود شنودم همه را
زنهار زکس وفا مجوید رفتی
دیدم همه را و آزمودم همه را

[illegible]

[illegible]

فرد هر کس کند ز دیدن روی تو منع من منعش نمی‌کنم که ندیدست روی تو فرد ای بی‌وفا تو یار چو ما کمتر یافته بیچاره آن اسیر که امیدوار توست ٤

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرد: رفتی بسعی غربت و ای دل بطلبی تو / گر رفتی برو حالا و هم کس پی فرار تو

فرد: هر جا که آن نبات لب از کاه بکاه بگذرد / خلق زعکس طلعتش رز دین ... بگذرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرد

سینه را از داغهای تازه گلدام لاله کرد [illegible] تا به سیر این [illegible] آرام [illegible]

فرد

نرگسش همه شوخی و مستی [illegible] از چشم خمار تو دارم دارد

[illegible]

[illegible]

رباعی اگر بباغ روم بیتو داغ دل گیرم اگر کتاب بگیرم گل بچشم آید خار [illegible] اگر بیوسف کنعان نظر کنم بیتو بود برابر چشمم چو گرگ آدم خوار

[illegible]

٢٥٣ ای ... یازنك تعلقلدم
ز اشتیاق ... بجای جیبه ایدردی نو

لطافت ... نو ... ...
... ... ایدردی نو

٢٥٢ ... نو ... زنك ... ایدرردی نو

... ... ایدردی نو

فرد آه کز بستر برم کز کی ابرو دیت انکار ره خاک آستانم **فرد دیگر کلام حسینی** استخوانم تابن لرزش هجر تو که رحبش قبر مجنون ریشهای سرکویت جنم

نا ... ... [illegible]

... ... نیز

...

... ... ایدردی نو

... ...

[illegible]

دلی داریم نثار ار چه دانی وهی رفته بر باد ار چه دانی ٤ ز من بی‌رحی جانب داد بر باد صبا دل وای داد از صبا دانی

[illegible]

[illegible]

فرد [illegible] صاحب [illegible] از [illegible] فرد [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

هو شرح غم فراق در این صفحه کی گنجد · مرقوم کلک خامه شکسته بیان ها · فرد · که هر از دستیکه ازو نیست چشمی دارتم · مرحم خس ساز و مکرر کام از ... جدا ·

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز لطف هر که حبیب مرادی برسانه · دعاکم ... اشر ... · چشمم ز رکیه بیل ... که الشیشی خیالی ... · ... در قفس ... بر دو ... کوی ماند

[illegible]

مینی ... تا زنی لب ... دو لعل ... بسته ... [illegible]

الهم ... در وعده وصل ... [illegible]

... افزای تا نه یاب ... [illegible]

... تو ... حاجم گو ... صحرا را [illegible]

غبار آنکه با جای لب زد ... دل عاشق به سودای لب زد

ز کیفیت آن چشم کافیش ... حیات خضر به ابرای لب زد

بست ... [illegible]

... [illegible] ... دل ... [illegible]

... [illegible] ... در عشق ... [illegible]

[illegible]

فرد جان داده‌ام به مژده وصلت همی برم زین شرم کم عیار که کردم نثار دوست

فرد [illegible]

[illegible]

جز لطف خوبان ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... در سطر ...

فرد کمند مهر جانان با دل گرم کرد روزی کشی زلف کرده شیرازان بهم تو از لب

فرد مدتی شد ... دم شمع ... مگر از ... بر بدن دارد

[illegible] ... بیا باز

[illegible] ... بیا باز

[illegible] ... بیا باز

[illegible] ... بیا باز

[illegible]

چه شود گر نشیند اهل خرد | زیر دست کسی ز راه ادب
قل هو الله نیز در قرآن | زیر تبت یدا ابی لهب

[illegible] یا ارحم الراحمین [illegible] یا اکرم الاکرمین [illegible]

ما را تو عزیز [illegible]
را کشته [illegible]
[illegible]

[illegible]

در [illegible]
[illegible]

[illegible]

لا یضیع را چکنیم آه آه ۴ روی سپهر و دوران شر سیه ۴ منصب کلاه خان میدهد ۴ کار کین سالکین میدهد ۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

له مجنون چو نامه تو نویسد بسر نامه · [illegible] سر کوچه بلا بر زند

له دیدم ترا و رفت ز دست اختیار دل · آری ز دست دیده فتد کار با دل

[illegible]

[illegible]

بجه بیر وضو تحسین ماکن ۔ سیر طاعت دلبری ادرکن ٤
ال طبه رهگشی ویندادی ۔ ارکعش خوشیش ادرکن ٤

[illegible]

مه کلبه بر بستند
ز عشق شاه بی پرده

محبت ... نصیحت
امروز ... دیدار

دگر روزم ... با ... شوق
... از ... نظر ... کلام

... حاجت ... دارد
... فهم ...

هر که در خدمت رهنماست
حکایت ... برد

هر کسی عاشق ... است
ای ... دم ... خورد

در پیش ... شوق ناز دارد
... دل ... در جهان ...

ما ... غریب
... بیت ... شده

ای که بلند و پست اوراد به محبت
بس چون نخل قدت دارند در

پا در صحن چمن نهی اگر
همه دو پیش در کوی تو

دوران بهم تن تو پیچد و داد
در آن کشد او به سعادت [illegible]

کی چهره را از نیز [illegible]
در چه رنج باره بی خطا دارد

باد و گفتم بخش مرهم که در
سعادت عمر [illegible] زیرا رنجور

ای گوهر عالی شیرین جامه صاف
از هر بار که [illegible] از دور

بنفشه لطف شهرده باغی
کیم داد رفن ایتدی داد غصه را

آفتاب کیم دور حسن روی تو ذره وار
طلبیند ایدر طواف خورشید روی را

رکند نکتی بی حسن لیم ده
کردم زیور واده مراد خزینه را

دکی چرخ نظاره کردم چشم شهلا را
بودم امیر خفته قان مژگان قبا را

دست بوسته که ده دستارا لطف ایله
حضرده تا بیر جسم کیفلرا

باغ حسن روی کیم دن باغ سرو وار باغی
تا بری ... رکرد عشق را

بی لطف حسن دو پسنیدن زاروان عشق
پیچیدن ... دلم ونی را

وزی ... در غرفه
در باغی دلبر سرو دل را

تیر تو به خانهٔ دل هم
از دیده تنم برون [illegible]

صد پاره دلم به تیر تو [illegible]
هم بر دل [illegible] بشکست

با تیر تو سینه [illegible] بشکست
روی [illegible] تیر تو بشکست

در لطف زخم [illegible] در این [illegible] نشده
هر پاره دلم [illegible]

[illegible] لب ما [illegible]
روی [illegible] در بشکست

[illegible] لب [illegible]
بشکست [illegible] دل [illegible] بشکست

با صنم [illegible]
[illegible] بشکست

با [illegible] دو تا [illegible]
بشکست

عبده [illegible] ١٢٥٤

[illegible]

از محبت ز دو جهان در گذرم
در فراق یار دیدم کرده حاصل را

عاشقان را در دل از شمع شب
زانچه بگوید بجهد کرده تنگ کارها

عشق و هوس رهرو ما را
زانکه غم رنش بر سر کشت

زانکه پی یار نامه عشق
غم همچو ابلیس در دم ترا

وقت سحر بنگر در دو بی هو
گر دوم جان بجز خاک ره ما را

بیفکند ره از غم عشق من
از با زنبور علم ما را

کشتند [illegible]
باکه و نیت نام

هم ز خط کم غم زدن داوم حتی
تا بر زخم دل آید بنه ما را

حسن کشیده از غمزه تیغ [illegible]

جوهر [illegible] [illegible]
[illegible] دل در [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] دل [illegible]

بر صفحه [illegible]
مصر [illegible] [illegible]

[illegible] دوست [illegible]
[illegible] [illegible]

بسکه در این [illegible]
زلف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] چشم [illegible]
[illegible] [illegible]

جواب [illegible]
[illegible] [illegible]

باخوبی دلم [illegible] حکایت
کز هیچ یکی از آن دو عالم بگذار

[illegible] صدای [illegible]
تا زنده شوی [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] ۵۲۱

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بهشت صیوان تسنیم عنبر
همه در حسن قسمت بصفا

جو مهر ابر شمیم بیت
که ز نخوت جهان و بود بیت

بالش تن دون و دوا
همه ده منزل که رفت ما وا

ابر حالت چراغ دنیا
بلا ما جو دلی به مراد ما

زهره برون برجها را
دایت و برابر ...

برم شمار ملکش نگار را
همه برابر چنش هزارا

نور جهانست رخ هلال را
پیرو فانی زات سما

ماذ جیب شهر ...
زدو دودش ...

اخوزمان

یکچند پی [illegible] یکچند خرد
یکچند بپیچ [illegible] رنج بردی

بمژه ز پا [illegible] کنم
بکلی عذر [illegible]

وداع در [illegible] نکنم
رخصت از [illegible] با ما

[illegible] بان [illegible]
از زلف [illegible] نهم

جفت تو عزیز از غم تو
با چشم [illegible] در [illegible]

از زلف [illegible] عرش
پیکره بر سر بد [illegible]

به کسی زن شتر بکشم
ز آب [illegible] چو موج دریا

شاد از زلف [illegible]
[illegible] بود [illegible]

ای همنفس عشق تو بی‌خویشی
بی بوی تو ای گل کر هشتم

از بهر تو ای زیبا تر
از بهر تو ای گل در برم

ای غم تو چنین که چه بهشتم
در فرقت تو ستم دوزخم

ای همدم لطیف قامت آواز
بی چشم تو پا به گورم

دم نیست که چشم تو غزل دو
بی جا همه کام با جهنم

از تیر چو درد تو خطر دارد
در عرصه فتنه زبانی فرمانم

از غم تو دل از زبان یارم
از درد تو بر سر آتشم

یاد تو که با شیرین وفای
از آن زمان ابوالهم

در کشور ما نیست شئی چه غبار
معجزه چشمان یار نگار

صورت عکس ارو و نهر تخت
حیران بود ارباب علم در آن

هرجا که حکایت تو در حسن و زیبایی
او در صفت تو در شب خطاب

از صورت مطبوع تو چو حسن غیبت
محراب ابرو تو قبله بت

جدا از محبت هم همه قدر
جان بسی به هم بهار

جان و دل عالم بکشت این ایام
چون جز تو زار

مرگ آن تو به نظر بس
دادم از دل کشت این

تا بکشم ببینم نور
دیدم همه عالم زنجیر ویران

تا کیم بوردا اوزنی شاد ایلایم
معلوم [illegible] شیرین [illegible]

تا کیم صبا باغ زلفیدن
[illegible] تارتاما تاپا [illegible]

سنبل زلف [illegible] بیچ [illegible]
شک کیم بنفشه کاکلی [illegible]

ثابت اگر بلقیس [illegible]
اوقی [illegible] دوردی [illegible]

تا کونکلوم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

تا کونکلیم [illegible] ایدر
[illegible] [illegible] [illegible]

بی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

تا کیم دوردا [illegible]
[illegible] قول [illegible] یار [illegible]

بلوچه چشان چشم دل را میکرم درشم
همی گفتم که این سر پا مردان برشم

تو را خود بشود من حقیر تر پسره
اگر عرق من کوچه را اسوق رشم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رفتن تو دانی که از دل می‌برد
هوش تا [illegible] جا می‌برد

[illegible] کس هم عاشق نبود
در دل [illegible] خاک [illegible]

[illegible] مقام الهی قهر
[illegible] قلم [illegible]

عکس رخم چون [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]

من غلام همت [illegible] ابن عم [illegible]
[illegible] از [illegible] دریا [illegible]

دست کرم و همت [illegible] عالمان [illegible]
[illegible] قلم [illegible]

رفت [illegible] خشم [illegible]
جان از [illegible] بود [illegible]

در [illegible] چشم [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]

[illegible]

شرح شوق چسان کنم تحریر قلمی کز دلم شکسته تر است

له

بار تو را به سر فرو آرم از حاجتش فریاد برآرند که عمرش بسر آید

[illegible]

[illegible]

۴۶ عجب صورت و قلم کرده‌ام شبیر تا تو بنشسته‌ام جان و دل تا بت

دیده را دیده‌ام از فراق اندم اگر به من مینوشیم آن سرشت

و له ایضاً

[illegible]

[illegible]

دل ز دولت صورت احوال از او بپرسد تا او حدیث هجر که‌ها بیان کند لب به دادن ... شوخ چند ... صحبت کر شانه ... تا ... بنشینم

[illegible]

[illegible]

نامهٔ من میرود نزدیک دوست کاشکی من نامهٔ خود بودمی گرچه شربت آن لب پر شکر از تبسم میکند شیرین ترش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نخست نامه‌ای خواهم به پیش یار بنویسم
حدیث این دل غمگین به آن دلدار بنویسم
حکایت‌های هجرانم به صد دفتر نمی‌گنجد
چگونه در دو خط آن شرح طومار بنویسم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من از بیقدری خار سر دیوار دانستم که ناکس کس نگردد هرگز از بالانشینیها
گفتمش شکوه به بر روی زنم یار بر نیست گفت عاشق چشم داری هرکجا بار گذشت

[illegible]

[illegible]

سراغ قبله کند در حرم سگ عشق گر جای بوسه بر جبین تو داشته باشد کند رخ هر سرخ رخی کار نجو هر چمن لالهٔ بلبل نجو

[illegible]

[illegible]

دلم که کلبهٔ زلف تو غارت افتاده است   اسیر طرهٔ تو شیرین شمایل افتاده است   چه شرح شرح تو تب رشک من هشیار شیم   که از لب تو چشم که از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای خسرو توحید دم از عشق تو هم   خلقی شده بی رخ خوب تو هم   هر تربیه گشته ز تو منده مانی   خورشید فلک بغره برآورده ماهم

[illegible]

[illegible]

چین جامه زتن برکند آن مسکین خانه   ماهی ز نظر جهنده از حجاب   در سینه دلش ز نازکی تابیع دید   مانند سنگ خاره در آب زلال

[illegible]

[illegible]

ای لب عیسی نفس ترسائی خواهم ز بن دندان تو پا بر سر آئی که یک بار کنی راستی چشم ترم که بر جنگ من لب ترسائی

[illegible]

[illegible]

بجنده لب لعلت طعنه بر شراب زده
بشم نمک بر دل کباب زده
اسیر زلف بر شیں سرگشت کردم
که رخ کشته و پهلو بر آفتاب زده

[illegible]

صبح [illegible] روی تو [illegible] روز [illegible]
بو برانه قلم شب [illegible] / بود [illegible] از زر بی [illegible]
[illegible] ساغر [illegible] از کار [illegible] / بر دوش [illegible] عنبر افشان
[illegible] بر [illegible] زنجیر [illegible]
گر [illegible] قفس [illegible] پرشور / در [illegible] با [illegible]
هر [illegible] امروز [illegible] / [illegible] دولت [illegible]

در کف طبقی نهاده کاین زر می راست ... در مسلک حال کشته گانی بهر بهشت ... از خلد دری گشوده گیری گر هست ... اشترکهای در زرده گیری خون ریخت

[illegible] / [illegible] در دو [illegible]
[illegible] از [illegible] داد / [illegible] بر [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] در [illegible] / [illegible] در داد
[illegible] / [illegible] در داد
[illegible] / [illegible] در داد

در عشق [illegible] در من

چو نقش آدم و آن [illegible] در ره طلب [illegible]

شمع تا [illegible] گر به [illegible] دوران

[illegible]

شنیدم [illegible] گر در [illegible] نامه نوشت

سبک [illegible] هر دم [illegible] صبح [illegible] نوشت

دست بست و صبر چاک شد [illegible] بست بست [illegible] تا بر [illegible] فسوس [illegible] ستون [illegible] قضا رمز آتشی نویسد ریز آتشی

[illegible] در دل [illegible]

نگار [illegible] مست [illegible] ز نقش [illegible] زنده [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible] سبد

سر [illegible] غضب [illegible] عشق [illegible] سبد

[illegible]

دیروز چنان وصال جان افروزی امروز چنین فراق عالم سوزی افسوس که با محرم ایام آن را روزی نویسد این را روزی

[illegible]

[illegible]

ای از رخت حسن خویش افروخته ، لشکر زده ای بر دل سوخته ، خوبان همه ناز از تو آموخته اند . تو از همه ناز از که آموخته

[illegible]

[illegible]

صحبت سنگ و سبو راست نگردد هرگز	بلبل و جغد هم آواز نگردد هرگز	کبک اگر خنده به پا کند ز صحرا	ور کشد شهپر شهباز نگردد هرگز

[illegible]

[illegible]

گفتم لب لبت گفت لبم آب حیات
گفتم دهنت گفت زهی حب نبات
گفتم سخن تو حب طوطی گفتا
شادی همه لطیفه گویان صلوات

[illegible]

[illegible]

عرخ کله جشاری باید کرد یک کار ازین دو کاری باید کرد یا هم نفس رقیب می باید بود یا ترک وصال یاری باید کرد

[illegible]

[illegible]

ای پیک یا نسیم سحری   گر بر سر کوی آن ستمگر گذری

تبلیغ تحیتی وفای یا قمری   من سوختم از فراق و تو بی‌خبری

[illegible]

[illegible]

یک نیم رحمت است بسکه بمیم سعید یکنیم دیگران عذاب الشدید کرده است کشته یحیی و یمیت فمن مات من العشق فقد مات شهید

[illegible]

[illegible]

خواهم که بکام خویش برانگیزم دل   در زلف دلاویز تو آویزم دل
چون بر سر زلف دلکشت بگذارم   تا هیچ دلی در و نگیرد منزل

[illegible]

216

گاهی که ... از نظر [illegible]

با دو صد حسرت شبی [illegible] / [illegible] چشم

تازه گردن [illegible]

[illegible] حیران [illegible]

صد دعا از دل [illegible]

[illegible] وصل [illegible] / دردا [illegible]

[illegible]

چگونه مرا گردش دهر از کویت   کانجا که صبا نیاز روانی بویت
نه دیدن روی تو میسر گردد   نه رفتن کس ز دیده تا به رویت

[illegible] عشق [illegible]

ای خوش آنکه [illegible]

آنکه دیده [illegible]

[illegible]

همه با [illegible]

[illegible]

عمر ... دولت [illegible]

چه ... زمین ... [illegible]

از عشق ... [illegible]

خواهم ... [illegible]

دروازه ... [illegible]

هر دانه ... [illegible]

از جام ... [illegible]

دل ... [illegible]

بیهوده است ای عهدشکن میدانم | تا که نه تو یک تن ز من میدانم
از کجا بود نیست به جز تو | فریاد که بخت خویش میدانم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الهی من عارف نیستم مستم در آن جام تا فقط بوی تو مستم که عادت شیخ کرم پیشه تو تو آگاه که طوبی زینم مستم

[illegible]

[illegible]

تا رخ رنگ که گلرنگ برافروخته | جگر لاله عذاری چمن سوخته
من که با هجر که ای فلک گرفتار | همان داغ نسوزی ز سرا سوخته

[illegible]

[illegible]

هر کس را چشم مست تو نظر می کند مژگان ... به سنان جگرش پاره می کند - عذر کرم ذرهٔ تبدیده ... عرض آستان ... در ... ل

[illegible]

[illegible]

روزی که آفرید ترا صورت آفرین   از آفرینش تو تعجب کرد آفرین
صورت نیافریده چنین صورت آفرین   بر صورت آفرین و بر این صورت آفرین

[illegible]

[illegible]

کجا بود آن زمانه که خوش بود کار ما
حال وصال یار [illegible]

چو [illegible] غمزه [illegible]
کی [illegible] بکار [illegible] دیده ما

[illegible]

عقل است [illegible] عشق [illegible]
با بند [illegible]

[illegible]

مرا بسر حالتی در فراق یار گذشت
لبم رسیده مرا جان هزار بار گذشت
خیال روی تو ام شب که می‌کشد در بر
اگرچه شمع شوم سوزم عجب مدار گذشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از لب نغمه [illegible] [illegible]

بسم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شد [illegible]

تا به [illegible] [illegible] [illegible] شد

[illegible] صبح [illegible] [illegible] شد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دوشاب بسته چون روی گردی کشیدم — مرا که است این ار کار را بگو شنیدم — هزار دره ای چو هر کسی را دارد از حشر نا جو — هر دو ار دست سلام چو دل بی اختیار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

چند چشم بسته ببند چشم گریان — چشم بگشای بلا گوی [illegible] جان

نه بهر ورزش این چشم [illegible] بستم — نظر بغیر رخ [illegible] است [illegible] بستم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گشت یاری به سیاحت زهیر   یار خوش سیر و صحنی که فراب است
به بزم اهل مروت ز صحیفه غزلی   سفینه بطلب تا تجلی آب است

[illegible]

[illegible]

طرز نگه تو دلرا شرر افشانه است لب نمکین جگر را شرر افشانه است حیثیت بهمنی جوردن خون ز رحمی است مژگان کج تو بهم نیش فشانه است

[illegible]

[illegible]

ای دلبر ما مباش بی دلبر ما　　یک دلبر ما به از دو صد دلبر ما

نه دلبر ما نه دلبر اندر بر ما　　یا دل بر ما فرست یا دلبر ما

[illegible]

[illegible]

دست به چنبر زنان عرض شهیدان عجب | هر سر پر خون که گشته بر آب ... | ما کم از کشته شدن هست الهی شرمسیم | که هنوز در عشق باشد و تاب ...

[illegible]

[illegible]

حیف دل ما که مدام از تو با نظر رفت   هر در سر انگشت انداخته به جز زر زود   صاحب بر دو ... و ... سیف کرمی   سنگ ... روش ... زر جنس آتش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ناکرده بست مرا بخت بر ازای رهبرا غم حبیب کشیدم وچه ستمکاره جدا الحذر از این که کشیدم زخمهای فراق گر کشته شوم از تو دگر با رهبر جدا

[illegible]

[illegible]

رفتی دعا بر لب شعر من جای [illegible] هر دو ده هجر تو بر بازند گاه گاهی

ز هجر دیده رقم گشت نامه دردم سیاه کار که دارد این نشان [illegible]

[illegible]

هم چنو

[illegible]

چه شد که از بر یارم دگر خطاب نیامد   هزار نامه نوشتم یکی جواب نیامد   نه نامه نه سلامی نه قاصدی نه جوابی   چو هر آینه اینها مقدمات ملال

[illegible]

[illegible]

نو بر آمد بنفشه میدهد هر روزم   تو فارغی و من از دوریت میسوزم   یا رب به بلای عاشقی گرفتار شوی   تا از دل زار من خبردار شوی

[illegible]

[illegible]

یار من یار رقیبان جفاکار شده   الله الله که چه کس با چه کسی یار شده   عالم همه را هست بدل درد و غمی دارد   منع ای دل از دست غم هم عالمی دارد

[illegible]

[illegible]

یک حرف عشق در دل نهان درون تو آن　　هر کس که یکدم ... عشق نه

چگونه حلاوت چشم من ز خواب در آید　　مگر خیال تو در ره خواب در آید

[illegible]

[illegible]

هجر تو نصیب هیچ دل افروز مباد   در جان و جهان کسی جگرسوز مباد   آن روز که در هجر توام شب نشود   آن شب که تو در برم نباشی روز مباد

[illegible]

لب بر لبم نهاده سخن مختصر کنم   که هست نقطه دل بهر آن سطوح است

اند که هست کوته غم دل تر سیدم   ه دل آزرده گشتی ور نه سخن بسیار است

[illegible]

بر لب شوق تو ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

کم کن دوره چو بسوی کناره باشد   کمتر کشته بستان نعش دو چاره باشد   کمتر از صحبت بی صبر نقد باید شخص   فرصت نسخه تغییر جهت فرو گشت

[illegible]

[illegible]

حجی در کتاب شرح مقالات عشق نوشت   بر هم زن این همه رسم و ملک کتب را   بگو قصه بتان نامه ام اگر بنویسند   همین در بکدیگر یک شب به در بکدیگر کرد

[illegible]

[illegible]

نه هر که با جبین شکرت شیرینیست   نه هر که کوه تو از بر یه فرهاد است   در غریبی که ملک هر دم صد هزارم کند   به که در زندان وطن خارم کنند

[illegible]

سرو را تا بر لب جو کرده‌ایم
جای بر سر و روان چشم تر است
تا ز گل رخسار تو بهار کرده‌ایم
تا ملاله لاله رنگ رخ تو داغ کرده‌ایم
چشم آهوی ترا پیمانه کرده‌ایم
تا دهان غنچه را پر خون کرده‌ایم
تا سر زلف ترا پیچ و خم کرده‌ایم
در شب تار دل از جان بیزار کرده‌ایم

شهید عشق ترا روز حشر بر بشر است چرا که جان بفدای تو باختی کهف
کشته‌ای جان میدهم قیمت کعبه کشف گر چنین است که هر دم بر تو بفردوس است

تا ز نقش عارض طاوس دم زدم
ما و دوران نبود در بندم حرم کرده‌ایم
از دم در صحن تو عشق از دل بیم زدم
تا رسیده دولت دیدار من بختم زدم
تا ز زینت گل غنچه از ذوق نظاره زدم
از کشتم آه و دود آتش از دم عالم زدم
لیک نیز از لب لب ابر دم زدم
روزگار دوم درس غم از بس هیچ زدم

ارزان

از [illegible] اول [illegible]
آفتاب [illegible]

[illegible] ما [illegible]

پیش [illegible] مصطفی [illegible]

از [illegible] ظلمت [illegible] صفا [illegible]

شبنم باتم ز دو رویم در بساط رنگ ریخت — تا م عمر فرخ رخ به [illegible] گذشت — چو اسیر خزان دلم [illegible] — [illegible] ریخت

از [illegible] قلب [illegible]
[illegible]

حضرت [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]

[illegible]

از [illegible]
[illegible]

[illegible]

روم بشهر دگر دل دهم بیار دگر	هملی یار دگر دارم و دیار دگر

هر یکی را دهم این دل را فکار کرده است	چرا که عاشق بود دائم عتبار دگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از حق نکند ز بیشولان دید   با دلبر اگر خدا نشنید
اینقدر ز عره بحشر و اگر در عرصات   به بهشت که ز نبند شه کنی

[illegible]

از غم نبود از عشق [illegible] دیده [illegible]
[illegible]

[illegible] از [illegible]
از [illegible] دل [illegible]

[illegible]

هستم شکسته [illegible] دهم خنده [illegible] — [illegible] از مره اول [illegible] گوهر است — مطلع حسن [illegible] بیت [illegible] — دیده خط [illegible] گشت [illegible]

شاخ تا [illegible] باده [illegible]
از طلب [illegible] و [illegible] عیب

[illegible] از [illegible]
[illegible] عجب [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
ما از غم عشق [illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible]

چه نسبت عزیزا چو تو در دوام الیکی
بغیر از غم و حال تو کنون نیست نقش

کدورت بود در کردن حق ظلوم
دارم چو در جلس بیغم الیزین

وصل تو مطلوب دلم بر تکان
اندر ز عشق دلم وفا نیست

باد او عمل قسمت ازل شاهد
حماه تو با دوام وفا عیش

زلف زنجیر جانب در قصد عاشقان است خبری بمشغلی کشد روی تو در میان است یار اگر آینه رو شاه ازو با کیست آن جز آینه بعزیزت که جوهر دارد

کسی که جان خود دوست دارد
بیمن ناز تو یاری ندارد

چو نامه کس نگارش میدارد
بس چشم بکس دل ابدا

هم اگر در ازل در دوام
از ذوق جهت شهد دلم عشق

جام لب ساغر غم تو وفا
از وصل بیم تو هوا عیش

چون [illegible] دو تا [illegible] شد دو دور
ز دل مهر توام [illegible] مباد

چون بسمل ز خنجر عشق
[illegible] شهید مباد

آنکه [illegible] هر نفس بود
هیچ [illegible] جدا مباد

[illegible] در [illegible]
[illegible] جدا مباد

گفتم شب هجران سیه بر ساق سیمین تو چیست
گفت مور انند که بر لب لعل تو آمده

یک نگاه از کوی هزار جان دادم
هزار جان دگر دارم و نگاه دگر

[illegible] تا [illegible] غم
که [illegible] پدید باشد

[illegible] در [illegible]
که در [illegible] آتش پدید باشد

با [illegible] پدید باشد
[illegible] پدید باشد

[illegible] که [illegible]
[illegible] مباد

بو طرز [illegible] نو خجالت
قیزارتا [illegible] کوبیده باش

نسیم [illegible] آچیلدی [illegible]
کوز [illegible] قویدیه باش

دین کار [illegible] فصل [illegible] زینک
ایکیدوم [illegible] ضیده باش

چو غم محبت [illegible] درد [illegible]
[illegible] اصونیده باش

گر یار خبری بو [illegible] غنچه
صبا [illegible] لاله رخ [illegible] خور
سیه [illegible] مخمور [illegible] شرر
اغر که [illegible] گاه جور دیهان جور

اگر پری عشق [illegible]
[illegible] بالکانم

[illegible]
[illegible] بالکانم

[illegible]
[illegible] بالکانم

[illegible]
[illegible] بالکانم

[illegible]

گر بیشت می از کرامت و جرم ماست — از لطف عنایت عذر کردن دورست — تقصیر تمام ما ببینید عطاست — عیبی بره خطا کند دیت یابد لات

[illegible]

[illegible]

از روز که آتش محبت افروخت — عاشق روش سوز ز معشوق آموخت — از جانب دوست سر زد این سوز و گداز — تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

[illegible]

١٥٢

[illegible]

تا بهم سر ز فراقش بتیغم گر زند هر دم   مرا عیش از زمان باشد که قربان سرش گردم   نه تنها عزم رفتن کرد جانها   تو چون عزم سفر کردی رود هوش

[illegible]



٥٩















[illegible]

تا بم سر ز فرمانش به تیغم گر زند هر دم مرا عید از آن باشد که قربان کسی گردم نه تنها عزم رفتن کرد جانها تو چون عزم سفر کردی روانش

[illegible]